

سالنامہ گلستان

سالیکم



یہ سالیانہ بیگاہ گلستان



A
F09

کتابخانه عمومی شهرداری تهران

مدیریت اسناد و کتابخانه ملی

مدیریت اسناد و کتابخانه ملی



سالنامه گلستان

سال یکم

۱۳۳۴ خورشیدی

۱۵۱

بضمیمه یک تقویم بغلی

نشریه سالیانه

بنگاه گلستان

مدیر بنگاه و سالنامه : محمدهادی جواهری

بنگاه گلستان: مرکز معاملات تجاری - حق العمل کاری
امور بازرگانی - ناشر کتاب - قبول سفارش امور چاپی
تهیه، کایشه، گراور، مهر لاس-تیک - خریدار هر نوع نمبر
باطله پستی

دفتر بنگاه
تهران - خیابان بوذرجمهری جنب مسجد شاه
سرای تهرانچی - طبقه دوم

نشانی پستی
تهران - صندوق پست ۱۳۸

شرکت چاپ ملی

امسال بهار را فزون لطف و صفاست
 نو روز زهر سال فزونتر زیباست
 نوروز جسم و بهشت سردار رسل
 سالی که نکوست از بهارش پیدادست
 (احمد. شهنا)

تیریک دو عید

امسال عید نوروز و عید مبعث پیامبر اسلام مصادف گردیده و ما این تصادف را که با انتشار سال اول سالنامه گلستان نیز مصادف شده بفال نیک گریزه تبریکات صمیمانه هیئت تحریریه سالنامه و کارمند بنگاه را به عموم مردم ایران تقدیم داشته گامی ای و سعادت آتمندی هم میهنان را از ایزد توانا مسئلت مینمائیم.

بنام خدا
 یکمین سالنامه گلستان

سپاس فراوان خداوند جهانیا نرا که ما را توفیق عنایت فرمود با نشر سالنامه گلستان در مرحله جدیدی از عمر مطبوعاتی و فرهنگی خود وظیفه وجدانی و اجتماعی خود را شروع نمائیم.
 اکنون آنچه اظهار آن برای خوانندگان عزیز لازم و مفید است اینکه: تنها بخاطر بیداری مردم ایران، مردم رنجیده و زحمتکش مردم استعمار زده و بی بنام، مردمیکه قوت لایموت را با هزاران جان کندن بدست میآورند؛ مردمیکه استعداد فطری همه گونه ترقی و تعالی را دارند ولی استعمار آنها را مجال نمیدهد، بخاطر رهایی کارگرانیکه در هوای کثیف روزی ۱۲ الی ۱۴ ساعت کار میکنند و اگر یک روز بیکار شدند باید سر گرسنه زمین بگذارند. بخاطر کشاورزانیکه دسته بدسته در اثر فقدان عدالت اجتماعی و نداشتن ابزار کار و ظلم و تعدی زراعت را رها کرده و رو بشهرها میآورند، بخاطر بیداری زنان و دخترانیکه در خرافات و اوهاام غوطه ورنند و با آنها چون برده و بنده رفتار میشود، بخاطر آگاهی جوانان و روشنفکرانیکه سردرگم و نگرانند و عدهای از آنان چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند، بخاطر سعادت کارمندانیکه در اثر بیکاری با ادارات هجوم برده و حقوقشان تکفوی معاش آنها را نمیکند، بخاطر آتیه خردسالان و نوباوگان که سازندگان آینده اند، خلاصه بخاطر سیادت ملت مسلمان ایران... سالنامه گلستان با بهره مطبوعات میگذارد.

سالنامه گلستان باجهل و بیسوادی، با فقر و مرض، با ظلم و تعدی، با استعمار و استثمار، با افکار خرافی و واهی، با عقاید منافی اخلاق و مادیگری، سرسختانه مبارزه میکند. با نشر مقالات علمی و اجتماعی و اخلاقی و ادبی بزبان ساده سعی دارد سطح معارف عمومی را بالا برده و از جهالت و بیخبری بکاهد، مردم را بوظایف فردی و اجتماعی خود آشنا و بکمک هموطنان، ایرانی آباد، آزاد، سعادت مند بسازد.

امروز کشور عزیز ما از دو جانب هدف تیر جانگناه دشمن قرار دارد که موجبات سلب آسایش و آزادی و وفور نعمت را فراهم ساخته اند یکی کمونیزم و ماتریالیزم است که موجب انحراف عقاید و رواج لاپالیکری و بی بندوباری و باور نداشتن بمبده و معاد و در نتیجه فساد اخلاق و دویت بین آحاد ملت است و دیگری استعمار که از جانب کشورهای با اصطلاح آزاد بیرحمانه و ناشپانانه

وطن ما را مورد تاخت و تاز قرار داده (اینکه گفته شد ناشیانه از این جهت است که نتیجه این روش مسلما بزبان استعمارگران تمام خواهد شد) . در اینحال ما یک راه در پیش داریم و آن اتحاد مردم ایرانست که دشمنان خارجی را در صورت طغیان با امور داخلی میتواند بجای خود نشانه و در غیر اینحال روابط متقابله بر اثر حسن تفاهم با دول بزرگ برقرار دارد .

سالنامه گلستان

اهل تملق و چاپلوسی این و آن و تناخوانی امروزید نیست و اعلام میکنیم که کسی از ما توقع و انتظار مدیحه سرائی نداشته باشد ، ما خدمتگزاران جامعه را معرفی کرده گمراهان و منحرفین را راهنمایی و از دشمنان ملت بحد امکان انتقاد میکنیم . مطالب و عقایدیکه در بالا گفته شد نه تنها ایده و مرام ماست ، بلکه اعتقاد هر فرد میهن دوست و درست اندیش این چنین خواهد بود . بهر جهت این عقاید ماست و بتدریج در آثار خود بدرج و اشاعه آن میکوشیم و از همه آنها تیکه این چنین افکاری دارند یعنی با ما هم فکر و هم عقیده اند صمیمانه دعوت می کنیم دست وفاداری و - برادری بماداده و در راهی که در پیش است ما را همراهی کنند .

در کشورها

هر ساله سالنامه های متعددی منتشر میشود و ما بجهت همکاران مطبوعاتی خود بدیده تکریم و تحسین نگریسته و موفقیت آنانرا در خدمات اجتماعی خواستار بوده و انتظار داریم بیشتر بهم نزدیک شده و وظایف فرهنگی خود را بنحوی عالیتر ادامه دهند .

انتقاد

و نامه های خوانندگان و پیشنهاد های آنان بهترین مشوق و راهنمای ما خواهد بود و این توقع را نیز داریم که نامه های مربوط به (انتقاد - پیشنهادها) در باره سالنامه (دوره جداگانه نوشته شده و با مطالب دیگر مربوط بینگاه مخلوط نباشد که سهل تر بتوان مورد مطالعه و استفاده قرار داد .

مدیر و مؤسس سالنامه گلستان

احمد شهنا

بنام خدا

توحیدیه

سبحان من توحید بالعز والبقا حمد وسپاس ایزد بکتا و بی نیاز یزدان مهربان و خداوند لامکان بخشنده ایزدی که ز درگاه رحمتش دست نیاز آنکه بسویش دراز کرد عرش جلال تست بسی برتر از خیال ز آیات قدرت متعجب بود عقول يك قطره بیش تست ز آیات قدرت ما را چه جای دعوی عرفان ذات تست لطفت به شاهراه هدایت بهین دلیل یا رب بیادشاه رسل هادی سبل منما بجز طریق حقیقت بمسارهی یارب بشر بوضع عجیبی است منحرف بر مردمان بخرد و دانشوران دهر شخصیت (محمد) و آئین باک او یکدسته از تمدن کم کرده راه دین این يك پی هدایت آن يك کند پیام این هابوی مدعیان جمله باطل است

سبحان من تقدو بالمجد والعال ذوالمن و ذوالجلال خداوند کبریا دادار دادگسترو قمال ما یشاء ابلیس را بدانهمه عصیان بود رجا شد بی نیاز از همه مخلوق مساسوا کی میرسد بکنه تو این عقل نارسا چون ذره از تجلی خورشید در فضا انسان که از شرف به تریا نهاده پا آنجا که سر بجیب فرو برده انبیا قهرت به تنکنای ضلالت مهین عنا سردار کائنات حبیب تو مصطفی آن ره که رهنماش بود شاه لافتا و ندر ره ضلالت کم کرده راهرا آنانکه در طریق مروت نهاده پا کردیده آشکار و کنند از چه اختفا یکدسته از تقدس افتاده در ریا و آنرا بود به حربه تکفیر التجا آنسان که تا کنون نگشودند کارما

توجه فرمائید

با طلب بوزش

دنباله مقاله ازدواج و زندگی را در صفحه ۸۷ و بقیه شعر برده بندار را در صفحه ۷۸ مطالعه فرمائید و نیز چهار سطر شعریکه در پایان صفحه ۸۰ چاپ شده دنباله شعر کعبه آقای صدرنوری است

نوروزنامه

باز هم نوروز آمد روز نو را یاد کردم
از برای ملت جم ناله و فریاد کردم
آنقدر اشک غم از زندان دل آزاد کردم
تا که روح رادمردان وطن را شاد کردم
نیست از نو روزگوبیا دردیار ما نشانی

و چه نوروزی که بیداریم و بخت ما بخواهست
و چه نوروزی که ملت غرق درونج و عذابست
و چه نوروزی که خشم مردم اندر آنهاست
و چه نوروزی که ایران تشنه یک انقلابست

و عجب نوروز را کوئید عید باستانی

ازستم این خانه نوشیروان بیت الحزن شد
جوی خون جاری بهر سو همچنان رود تنج شد
جامه پاک عزیزان وطن کلهگون کفن شد
نوعر و سان را لباس تن سیه چون بخت من شد
رخت بر بسته چرا از خانه ما شادمانی ؟

کشته ها دادیم ایرانی زغم آزاد کرد
کشته ها دادیم شاید مملکت آ بساد کرد
کشته ها دادیم روزی چهره ما شاد کرد
کشته ها دادیم تخم اجنبی بر باد کرد
ای خدا ویران شد ایران ، دادا ز این بی خانمانی

نالد از فقر و مذلت ز اوع و بیچاره دهقان
مرغ بخت مالک اندر ملک ما باشد غزلخوان
میرساند تا افکند نوروز افغان تیمان
عید نوروز است نوعید عزاداران ایران

انقلابی ، مرگ بهتر باشد از این زندگانی
از : ضرغامی

از خاقانی شیرازی

جوانی جهان

جهان فرتوت باز جوانی از سر گرفت
چو تیره زاغی سحاب بر آسمان بر گرفت
بسر زیا قوت سرخ شقایق افسر گرفت
ز چرخ اختر رود زنجم زیور گرفت
که تا کند جمله را بفرق نسرین نثار

به بوستان سرخ گل چرا همی لب کزد
چو دخت دوشیزه ای که زیر چادر خزد
نهان شود زیر برک چو باد بروی وزد
ز خوف نا محرمی که خواهد لب مزد
کناره گیرد همی ز بیم و بوس و کنار

صبا رخ ارغوان بشوخی از بس مکند
وزان ستم سرخ گل ز خشم چندان ژکند
چو دانه های عقیق ز عارضش خونچکند
که پوست بر بیکرش چو نار می بترکند
بخوشدش خون دل چو دانه های انار

طبق طبق سیم و زر بفرق عبهر چراست
بجام سیمای بیش شراب اصغر چراست
بسیمگون پنجه اش پیاله زد چراست
شرابش آمیخته به شک و عنبر چراست
نخورده می بهر چیست بچشمگانش شمار

نشسته لاله خموش چو شاهدی بردلال
رچانش گشته است آل زبانش گشته است لال
ز بسکه خورده است می بطرف باغ و تلال
بچهر کلنارگون نهاده از مشک خال
چو عاشقی کش بود جگر زغم داغدار

شکوفه طفلی است خرد تنش بنرمی حوریر
ندانم از رنج دهر بکودکی گشته بیر
رخش برنک سهیل لبش ببوی عبیر
و بادوید اژدش بعارضش رنگ شیر
چنانکه رنگ شراب بصورت باده خوار

هلا بیابان عمر چرا بقم طسی کنیم
بیا غمان را علاج بناله ونسی کنیم
مئی گران سنک ده که اسب غم بی کنیم
چولاله بر طرف باغ پیاله بر می کنیم
مئی که از رنگ آن رخان شود لاله زار

از آن مئی کلامش نشاند در خلد تانک
بریشه اش آب داد ز جوهر جان بـانک
ز اصل صلصال خویش بیای اور بخت خاک
بسالیان تا فتند بر او سهیل و سـانک
که تا سهیل و سـانک به اقیبت داد بار

ز صنع پروردگار چو در مدور همه
چو شعر من آبدار چو گل معطر همه
ز قدرت کردگار چو خـور منور همه
چو دل کبرهای چند نهفته در بر همه
چو قلب شهزادشان دل از برون آشکار

ملاقات سال نو

راجع به ملاقات تشریفاتی و ضروری سال نو بعضی تصور میکنند که بایستی مولا عباس! اصطلاحات مخصوصی نسبت بروز مزبور نسبت ببزرگترها یا مستخدمین خود ادا نمایند.

این موضوع مثل سایر ملاقاتهای رسمی اصولا در هر مملکتی بر طبق وضعیت و اخلاق معموله بعمل میآید. در روز اول هر سال معمولاً هر کسی میل داود که با فامیل خود آن را باخوشی و تفریح بگذراند در این صورت ملاقاتهای سال نو بعد از دو روز بعمل میآید و ملاقات بین اعضاء دوایر مربوطه همیشه صبحها عمل میشود. گرچه تمام ایام فروردین ماه برای ملاقاتهای تبریک تخصیص میدهند ولی بهتر است روزهای اوایل ماه را برای ملاقاتهای فامیلی و خودمانی و دوستان خیلی صمیمی اختصاص داده شود: صبح اول فروردین مستخدمین - کارگران - مرئوسین مستقیم اشخاص برای عرض تبریک بمنزل روسای مربوطه خود میروند. اخیراً مرسوم شده که در کلیه ملاقاتها گاهی باین اکتفا میشود که کارت و بیزیت خود را که گوشه آن ناشده شخصاً بدربان منزل میدهند ولی بعقیده ما این یک تشریفات خشک و غلطی است و شایسته آن است که ملاقات حاصل شود. چنانچه رنجشی بایکی ازدوستان باخویشان دارید در ایام نوروز حتماً به ملاقاتش رفته و رفع رنجیدگی نماید.

از : شاتو بریان

در میان جنگل

«روزها در میان جنگلهای دور افتاده که در درون آنها از تمام کارهای زندگی کناره میگزینید، بچه کار مشغولید؟ بمن میگوئید که پارسایان بزرگ و متفکرین مشهور دنیا نیز همواره در کوه و دشتها متوازی بوده اند. آری، لیکن آنان بدانجا میرفتند که لحظاتی را که شما صرف دامن زدن آتش احساسات خویش میکنند به خاموش کردن این آتش مصروف دارند. جوانان سبک سر خیال کرده اند انسان میتواند بی کمک دیگران زندگی کند؟»

«تنهایی، هنگامیکه بایاد خداوند به پایان نرسد بالاترین گناهان است این انزوا بر حساسیت روح میافزاید در صورتیکه فرصت عملی برای آن باقی نمیگذارد لاجرم کلیه نیروی احساسات صرف تخریب بنیاد عقل و آرامش میگردد.»

«کسیکه از خداوند نیروئی بیش از دیگران دریافت داشته است باید بیش از دیگران این نیرو را در خدمت هموعان خویش بکار برد اگر این قوادا بیپوده و بیحاصل گذارد در روی زمین جاودانه روحی مشوش خواهد داشت و دردنیای دیگر نیز در بازود به کیفری موحش خواهد رسید.»

اسلام و مارکسیسم

برای پیشرفت سوسیالیسم در ایران و سایر کشورهای مسلمان باید بجنبه های مترقی و پیشرو اسلام تکیه کرد.

«دیگر سوسیالیسم یک مسئله شوربیک و عقیدتی که مورد توجه عدهای آرمان خواه و ایدالیست باشد نیست. بلکه یک مسئله جدی و اساسی است که باید از هر لحاظ مورد توجه دولت و مردم قرار گیرد. همین چندماه پیش بود که کمیته مرکزی حزب کنگره هندوستان با توافق آراء تصویب کردند که اصول سوسیالیستی در هند مستقر گردد و با این اقدام کام دیگری هندوستان را بسوی ترقی و پیشرفت و تمدن سوق دادند.

اختلاف طبقاتی، فقر اکثریت، ظلم و جور صاحبان زور و زور موجب شده در ایران و سایر کشورهای خاورمیانه یک ناراحتی روحی که میتوان به بیماری آن را تشبیه کرد همراه با کینه و بدبینی و عصبانیت وجود دارد و روز بروز بردامنه وسعت آن افزوده میگردد و در یک چنین محیطی نه میتوان اساس مستقر و ثابتی بوجود آورد و نه میتوان با اصلاحات اساسی و واقعی دست زد.

بنظر ما تنها راه چاره هم از لحاظ بهبود وضع مردم این نواحی و هم از لحاظ مبارزه بانفوذ بلوک کمونیسم و کشورهای امپریالیستی استقرار اصول سوسیالیسم در ایران است.

سوسیالیسمی که با افکار مذهبی و ملی ماسازگار باشد. سوسیالیسمی که بر پایه افکار ضد دینی ماتریالیسم و فلسفه مادی نباشد.

در این راه دو گروه از هم متمایز سر مخالفت دارند. مخالفتی که تابعان از اینکه این راه حل مورد توجه قرار گیرد جلوگیری کرده اند و شاید تا مدتها بهمدنیز جلوگیری نمایند، یکی از این دو دسته سرمایه داران بزرگ و فئودالها و صاحبان کارخانجات میباشد.

اینها که اغلب مرتجعین ایران را تشکیل میدهند اصولاً از اسم سوسیالیسم و عدالت اجتماعی و تقسیم اراضی و سهیم ساختن کارگران در کار سرمایه کارخانه ای که کار میکنند ترس دارند همانطور که جن از بسم الله میترسد. اینها باعث شده اند هر کس اسم سوسیالیست بیاورد باسم توده ای و کوه نیست خفه اش سازند. در صورتیکه آنچه از افراط و تفریط و روی آوری مردم فقیر و بی پناه بکمونیسم جلوگیری میکنند همان استقرار اصول سوسیالیستی است. عده دیگر توده ایها و کمونیستها هستند که بشدت بایکچنین سوسیالیسمی

مخالفت میکنند. علت مخالفت اینها هم آشکار است.

اینها میخواهند از ناراضی مردم استفاده کرده آنها را براهی بکشاند که بهیچوجه درست و صحیح نیست و فقط احساسات تند و عنان گسیخته مردم ناراضی است که موجب درست فرض کردن آن میباشد.

چون اغلب کسانی که باین دسته دوم پیوسته و نفهمیده و ندانسته با استقرار سوسیالیسم و اشتیابانی از سوسیالیسمی که با افکار مذهبی و اسلامی ما هم آهنگی داشته باشد مخالفت میکنند جوانان روشنفکر و کارگران با حسن نیت میباشد ما از یکی از مطلعین این امور درخواست کردیم مارکسیسم را از دریچه چشم واقع بینانه با کمال بیطرفی تشریح نموده برای ما ارسال دارند تا در دسترس قضاوت خوانندگان قرار دهیم.

مارکسیسم در ایران

اینک قریب یک قرن از طلوع آفتاب مارکسیسم در آسمان سوسیالیسم میگذرد. اگر بگوئیم که نیمی از ادبیات سوسیالیستی این یک قرن را مباحث مارکسیستی اشغال کرده است کزاف نگفته ایم.

مارکسیسم جامع نظریات اجتماعی و فلسفی و اخلاقی و اقتصادی و سیاسی قرن هیجده و نوزده است. مارکسیسم از این لحاظ که برخلاف اوتوپیهای سوسیالیست های قبل از مارکس صرفاً یک برنامه پیشنهادی نبوده و بر پایه یک جهان بینی متناسب با دانش آن عصر همه قضایای اجتماعی را مورد نقد و بحث قرار داده بود میدان وسیعی برای بررسی همه دانشهای اجتماعی در تمام زمینه ها بوجود آورد و چه بسیار قریحه ها و استعداد های سرشار دنیای این یک قرن را بخدمت گرفت و بکوشش و تلاش ترقیخواهانه آنها رنگ مارکسیستی داد.

امروز وقتی میخواهیم نظریه کامل نوین در عالم سوسیالیسم بیان داریم و برای تحقق این مقصد بزرگ انسانیت با سلاحه قاطع و کوبنده ای مجهز شده کوره راه های شبه سوسیالیسم را مسدود و شاهره سوسیالیسم را روشن تر و هموار تر سازیم برای بررسی تاریخچه سوسیالیسم بهتر آن است مارکسیسم را در نظر گیریم. مارکسیسم از یکطرف جامع نظریات سوسیالیستهای پیشین و از یک سمت پایه و شالوده مطالعات و ارائه نظریات نوین سوسیالیستهای بعد از مارکس میباشد.

علاوه بر این برای طرح مسائل بزرگ و بفرنج تاریخ و علم الاجتماع که منشاء تحولات اجتماعی چیست؟ انگیزه فعالیت های انسانی چه میباشد؟ شخصیتها تا چه حد و تا چه میزان میتوانند در جریان تاریخ موثر واقع شوند؟ جهت عمومی تاریخ بکدام طرف است؟ باید در ابتدا و در اولین بار مارکسیسم، مکتبی را که بشکل بسیار ساده

و ابتدائی این مسائل را جواب گوئی کرده در نظر گرفت و از این مرحله بسوی جلو گام برداشت.

چنانکه برای بررسی مسائل فلسفی و مشکلات عالم فلسفه، نخست باید نظریه کاملاً سطحی و سالوده لوحانه «ماتریالیسم» را پایه قرارداد و سایر نظریات عالیتر و دقیقتر را با مقایسه با آن درک نمود.

ماتریالیسم مانند الفیای فلسفه است و خیالیاتیهای ایکور و ذیمقراط که چگونه دستکاه با عظمت آفرینش را در فکر کوچک و نارسای خود حلای کرده و همه اسرار خلقت را بیان میداشتند نمودار آشکاری از این مدعا است.

انسان در ابتدا و در نخستین برخورد مادیات را احساس می کند و مادی فکر میکند و غیر از شرائط مکانی همان لحظه نمیتواند باندیشه دیگری مشغول شود ولی فکر کنجا و حقیقت پژوه انسانی در همین مرحله نمایستد و بسوی پیشرفت و ترقی که بحقیقت نزدیکترند گام برداشته و بعد از این نیز بر خواهد داشت.

علاوه بر اینها لزوم مطالعه یک دوره اجمالی مارکسیسم بر همه بیکارگران اجتماعی وقتی آشکار می گردد که در طول تاریخ بیدایش و تکامل سوسیالیسم در چهار مرحله نسبتاً متمایز سوسیالیسم پیش از مارکس، مارکسیسم، لنینیسم و سوسیالیسم قرن بیستم. مارکسیسم از لحاظ موقعیتی که داراست بسیار حائز اهمیت است.

سوسیالیستهای قبل از مارکس هنوز بحدک تاثیر متقابل پدیده های اجتماعی بی نبرده بودند و صرفاً با پیشنهاد یک برنامه اقتصادی تصور داشتند برده از روی مشکل اجتماع برداشته اند.

اینها در اظهار نظریات اجتماعی تکیه بیک مکتب فکری و فلسفی نداشتند و در نتیجه از این لحاظ که انتظارات دور و بیجا و لجام گسیخته ای از پیشنهادات خود داشتند واقعا شایسته و سزاوار لقب و نام تخیلی بوده اند.

مارکسیسم سوسیالیسم را از سرگردانی نجات داد و با تکیه با اصول ماتریالیسم دیالکتیک مکتب جامعی از نظریات فلسفی و اقتصادی و اجتماعی قرن هیجده و نوزده بوجود آورد. در این مرحله سوسیالیسم بر بنیاد یک مکتب فکری بجامعه انسانی عرضه میگردد.

لنینیسم مرحله عملی و اجراء و تحقق اصول مارکسیسم میباشد. در این مرحله لنین بجنبه های تحولی و دینامیک مارکسیسم بسیار بیشتر از پایه های ماتریالیستی مارکسیسم تکیه میکند و بطور کلی لنینیسم مبنای ماتریالیستی مارکسیسم را متزلزل میسازد.

اساس تئوریک سوسیالیسم قرن بیستم با استفاده سرشار از تجربیات فراوان حاصله از مبارزات دامنه دار طبقات استثمار شده در راه استقرار سوسیالیسم و تلاش و کوشش ارجدار انسانهای حق طلب و عدالتخواه برای طرد استثمار از جامعه انسانی، باین استفاده از مارکسیسم که برای استحکام و هماهنگی نظریات اجتماعی باید یک

مکتب فکری تکیه داشت و باین استفاده از لنینیسم و سایر تحولات اجتماعی يك قرن اخیر که ماتریالیسم این شایستگی را ندارد که تکیه گاه افکار سوسیالیستی قرار گیرد تدوین میشود و هسته مبارز و انقلابی آن از میان در دورنچ طاقت فرسای توده های غارتزده و ستمکشیده ملت های استثمار شده قد بلند کرده صفحه پر شکوه و پردرخشش نوین در تاریخ تلاش انسانها برای طرد ظلم و شقاوت و نکبت از جامعه انسانی باز می گردد .

مارکسیسم عربیان

یا سوسیالیسم بر پایه ماتریالیسم

اجتماع ما هم مثل همه اجتماعات امروزی دنیا گرفتار انحطاط اخلاقی عجیبی است الفاظ معانی خود را از دست داده و همه مفاهیم درخشان و باارزش اجتماعی را چرك آب بتدال و بی اعتباری کثیف و آلوده و لکه دار ساخته و سیاستمدارانی که بهتر آنست آنها را سیاست باز بدانیم برای نیل بمقاصد سیاسی خود واژه ها و اصطلاحات اجتماع را هر طور بخواهند تعبیر و تفسیر میکنند و مردم ستم دیده و چاره جوی این کشور را بجای رهبری بسویی که اجتماع مردم قوی و نیرومند گردد و بر مقدرات سیاسی و اقتصادی خود حاکم شود آنقدر باینطرف و آنطرف میکشاند که خواست دشمنان خلق ایران صورت تحقق گیرد و مردم این سرزمین از ثمر بخشی فعالیت های اجتماعی ناامید و مایوس شوند .

این مدعیان آزادی و این مبتکرین بی سابقه و ابداع کننده گان مسائل نوین آنقدر بحربه دماغوژی و عوام فریبی توسل جسته اند و بمقتضای مصالح آنی خود اصطلاحات اجتماعی را با شکل متفاوت و گوناگون معنی و تفسیر کرده اند که هنوز بدیهی ترین مسائل اجتماعی برای جامعه ما بصورت ابهام آمیز و غیر روشن و لاینحل باقی مانده و ادامه این وضع بسود آنها نیست که در راه نیل بکرسی مقام و احراز ریاست و تحصیل شهرت چنان در آتش عطش و التهاب میسوزند که طاقت صبر و شکیبائی ندارند و از تحمل مصائب ورنجهای فراوانی که برای اشاعه بکطرز فکر درست و نجات بخش و مبارزه واقعی با انحطاط فکری و اخلاقی لازم و ضروری است عاجز و ناتوانند و در نتیجه بجای اینکه در نیرومند ساختن مردم جهت حاکمیت بر روابط سیاسی و اقتصادی خودشان توفیق و کامیابی بدست آورند افراد را بدروغ و لغاظی و لغت بردازی و عوام فریبی و هوچیگری و شهرت طلبی عادت داده جامعه را بیش از پیش در اجتنار نکبت و ادبار و انحطاط غرقه میسازند .

مارکسیسم عربیان نمودار مقصدها در این جهت است که خالی از مقاصد سیاسی و کامیاب ساختن استیلاطلبی قدرت های جهانی اساس نظریاتی مارکسیسم را روشن و آشکارا نمایان سازیم .

مارکسیسم ، از نظر يك اندیشه درست و منطقی سوسیالیسم بر پایه ماتریالیسم

و توجیه نظریات سوسیالیستی و راه وصول بجامعه سوسیالیستی بر اساس طرز فکر مادی و از درجه دید جهان بینی ماتریالیستی است .

مارکسیسم ، نه سوسیالیسم سرگردان ، بدون پایه فکری و فلسفی ، بدون تکیه بر نتایج يك جهان بینی ، بدون ارتباط با سایر مسائل کلی و اساسی اجتماعی نظیر اتو توپیا و نظریات سوسیالیستی سوسیالیستهای پیش از مارکس است و نه قادر بتوجیه درست و بدون تضاد تحولات بزرگ و تاریخی و ابدال و نحوه قضاوت سوسیالیستهای بعد از مارکس میباشد . مارکسیسم بر زخی است میان دوره ای که سوسیالیسم هنوز سایر مسائل اجتماع را تحت الشعاع قرار نداده بود و با فلسفه و سیاست و اجتماعیات پیوند درستی نداشت و هنوز بريك مکتب فلسفی استوار نگردیده بود و دوره ای که طرز فکر ماتریالیسم عجز و ناتوانی خود را در توجیه خواسته های سوسیالیستی انسانها و مشکلات نوین اجتماع بشری را آشکار میسازد .

عده زیادی هستند بخاطر آن که هنوز بجهان بینی سوسیالیسم عصر حاضر پی نبرده اند ، بخاطر آن که تحت تاثیر القآت تبلیقات ماتریالیستی و ضد انسانی بورژوازی قرار دارند ، بخاطر آن که بتاثير عجیب و غیر قابل انکار رشد فکری و اخلاقی و نیروی ارادی انسانها در استقرار سوسیالیسم و قوف ندارند همچنان مارکسیسم را دودستی چسبیده و در برابر تضادهای لاینحل و بی پایانی که گریبانگیر بنیاد ماتریالیستی مارکسیسم گردیده بفسطه ها و مغلطه های مسخره ای دست زده اند . بعضی از اینها اظهار میدارند مقصود از مارکسیسم ملی کردن صنایع است و طبق این فرمول ساده و این تعریف جدید حزب کارگر انگلستان و احزاب سوسیالیست دنیا و حتی جمال امامیها هم که در ایران بملی شدن صنعت نفت رای دادند مارکسیست حساب میشوند . البته بهیچوجه لازم نیست این آقایان بیرو مکتب مارکس باشند فقط چون بملی شدن بعضی منابع تولیدی رای داده اند بدلخواه بعضی ها لقب مارکسیست گرفته اند .

بعضی دیگر بنیاد فلسفی مارکسیسم را که باعث اینهمه اشکال و سرگردانی و شکست در توجیه تلاش و کوشش ثمر بخش انسانها در استقرار سوسیالیسم و طرد ظلم و استثمار از جامعه انسانی شده است کنار گذاشته مارکسیسم را فقط بمنوان قسمتهای اقتصادی آن بدون قسمت فلسفی قبول دارند . این بعضی آقایان و آن بعضی دیگر که حتی رضاخان راهم که راه آهن و قند و قماش را با اصطلاح ملی کرده بود مارکسیست میدانند خوب است بگفتار بعضی از مارکسیستها توجه داشته باشند ، ژرژ بولیتسردر کتاب اصول مقدماتی فلسفه خود مینویسد : « مارکسیسم نه فقط يك استنباط کلی درباره تحولات اجتماع است بلکه درباره جهان نیز هست لذا پیبوهده است است اگر کسی تصور کند که مارکسیسم فاقد فلسفه است . » استالین در این باره اظهار میدارد : مارکسیسم تنها تئوری سوسیالیسم نیست بلکه نظریات جامع و عمومی و سیستم فلسفه ای است که سوسیالیسم پرولتاری مارکس از نقطه نظر منطق از آن

در تاریخچه مختصر حزب کمونیست روسیه از بنیاد فلسفی مارکسیسم باین طریق نام برده است. «آشنائی با اساس ماتریالیسم تاریخی بیشتر برای آن ضرورت دارد که ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی مبدا و شالوده تئوری کمونیسم و اساس تئوریک حزب مارکسیسم میباشد. مطالعه اساس این فلسفه یعنی وقوف کامل بمسائل اساسی آن وظیفه هر فرد فعال حزب ما میباشد.»

ماتریالیسم دیالکتیک

استالین در ابتدای کتاب معروف خود «ماتریالیسم تاریخی» مینویسد: «ماتریالیسم دیالکتیک تئوری عمومی حزب مارکسیست لنینیست است» چنانکه همه میدانند مارکسیسم فلسفه را از آلمان و نظریات اقتصادی را از انگلستان و آراء و عقاید سیاسی و اجتماعی را از فرانسه گرفت و بهمین ترتیب بود که مارکسیسم به عنوان گنجینه نظریات فلسفی و اقتصادی و سیاسی قرن هیجده و نوزده تلقی گردید.

مارکسیسم از هگل استاد معروف و ضد ماتریالیست آلمانی گرفته شده است. استالین در این باره مینویسد:

«کارل مارکس و فردریش انگلس در حالیکه دیالکتیک خود را شرح میدهند از هگل بیروی میکنند و او را فیلسوف و موسس وی افکن شالوده و اساس دیالکتیک میدانند» ماتریالیسم مارکسیسم از فومیرباخ فیلسوف ماتریالیست آلمانی گرفته شده است معینا انگلیس در کتاب خانمه فلسفه کلاسیک آلمان درباره وی اظهار می دارد: «فومیرباخ با وجود اصل و مبدأ ماتریالیستی خود، در جنگسال موانع ایدالیستی متکی بسنن گرفتار بوده است. ایدالیسم و خیالیاتی فومیرباخ زمانی آشکار میشود که بعقاید مذهبی و اخلاقی او توجه کنیم.» این جمله بفومیرباخ از لحاظ او مانع اعتقاد بنوع دوستی و فضایل اخلاقی مکتب فومیرباخ بود که با ماتریالیسم سازگاری نداشت.

ماتریالیسم (فلسفه مادی)

استالین میگوید: «جهان عبارت است از تظاهر مختلفه ماده متحرک» انگلس در همین زمینه اظهار میدارد:

«دنیای مادی که با حواس چشمه درک میشود و ما خودمان وابسته بآن هستیم تنها حقیقت موجود و قابل قبول است.» بنابراین فلسفه مادی معتقد است غیر از ذرات مادی حقیقت دیگری وجود ندارد. (۱) هر چه هست و هر چه میشود نتیجه فعل و انفعال دوری و نزدیکی این ذرات با هم است که بقول استالین: «تأثیرات متقابل آنها یکدیگر را و ارتباط آنها با هم قوانینی را تشکیل میدهند که واجب و الزام آور بوده» و در نتیجه تمام

تغییرات و تحولات طبیعی همچنین اجتماعی و تاریخی بطور قهری و جبری واجتناب ناپذیر انجام گرفته و میگیرد. (۲)

نظریه مارکسیسم درباره جبری بودن تاریخ از همین نتیجه طرز فکر - ماتریالیستی ریشه میگیرد استالین در سه قسمت ماتریالیسم فلسفی مارکسیسم را تشریح می کند.

۱ - جهان بذاته مادی است.

۲ - تفکر و اندیشه و تمام فعالیت های ذهنی و دماغی محصول ماده و نتیجه فعل و انفعال فیزیکی شیمی دستگام مادی مغز است.

انگلس در آنتی دورنیک مینویسد: «راجع بمنشأ حیات تا امروز فقط علم میتواند بااطمینان بگوید که حیات نتیجه فعل و انفعال شیمیائی است.»

لنین در این باره اظهار میدارد: ((شعور و تفکر هر اندازه عالی باشند جز محصول مغز که دستگام مادی و جسمی است چیز دیگری نیستند.))

دکتر ارانی در مجله دنیا مینویسد: «متفکر مادی قوانین جامعه را مانند قوانین فیزیک و شیمی دقیق و جبری میداند.»

۱ - مارکسیستها در تعریف ماده دچار سرگیجه عجیبی شده اند. تا قبل از شکستن اتم، هنگامیکه هنوز فرضیه اتمیسم، یا ماتریالیسم فیزیکی شکست نخورده بود کار آسان بود ماده، وجود ابدی و قدیم همان آنها بودند ولی بعد از شکست اتمیسم کار مشکل شد. لنین اظهار داشت ((خاصیت منحصر بفرد ماده که فلسفه ماتریالیسم با اعتراف بآن بسنگی دارد وجود داشتن در خارج از ذهن ما است.)) دکتر ارانی نیز ماده را بدین شکل تعریف کرد. «حقیقت متحرک در زمان و مکان» باین تعاریف بسیار صریح و ساده! بخوبی معلوم میشود آنچه ماتریالیست ها اصل و شالوده و اساس جهان میدانند یعنی «ماده» چیست و دارای چه مشخصاتی می باشد.

معلوم شد مقصود از ماده وجود جهان مستقل از ذهن انسان است. مثل اینکه کسی تا بحال وجود همین جهان را انکار کرده بود یا کسی گفته بود قبل بپیدایش انسان طبیعت و جهان هستی وجود نداشته است.

لنین درباره اثبات این مدعا شاهکار فلسفی! خود را در کتاب «ماتریالیسم و امپیریو کریسیسم» بکار برده اظهار میدارد. «بایستی پرسید آیا الکترونها و غیره در خارج از ادراک بشری به عنوان واقعیت وجود دارد یا نه؟

طبیعت شناسان بدون تزلزل جواب میدهند آری. همانطور که وجود طبیعت قبل از بشر و ماده آلی قائل هستند. با طرح این سؤال مسئله بنفع ماتریالیسم حل میشود. واقعا که کشف بسیار عجیبی کرده اگر دنیا وجود مستقلی از ذهن انسان دارد، اگر در هست، دیوار هست کوه و دریا و صحرا وجود دارد پس خدا نیست

خلاصه طبق این اصل ماده مقدم بر فکر است زیرا منبع احساسات و تصورات و وجدان بشری است برعکس تفکر و وجدان نسبت بماده جنبه تبیی و ثانوی دارند بنا بر این نمیتوان فکرا را از مغز جدا بطور مستقل و مجزا مورد بحث قرار داد . (۱)

بقیه از زیر صفحه قبل

بس هر چه هست فقط «ماده» است که آن هم معلوم نیست چیست ، همان است که وجود دارد و هست . یا اینکه قبل از پیدایش انسان طبیعت وجود داشته دلیل بر این است که خدائی نیست و هر چه هست ماده است .

آقای دکتر ارانی هم سفسطه ای که در تعریف ماده نشان میدهد که شاهکارش کمتر از نین نیست . دکتر ارانی ماده را « بحقیقت متحرک در زمان و مکان » تعریف میکند . خوب بود آقای دکتر ارانی بذل لطف میفرمودند و بابکار بردن شاهکار دیگری زمان و مکان را هم تعریف میکردند . آخر مکان چیست و زمان چه میباشد ؟

برای نشان دادن ابتدال و بی اعتباری گفتار این آقایان بسیار بیشتر از این می توان بحث نمود . این قسمت مختصر فقط برای آن بود که از پس این بازی الفاظ ، بی ارزشی و بی اعتباری ادعاهای زیان بخش ایشان آشکار باشد .

۲ - مارکس در پایان مانیفست اعتقاد بجهری بودن تاریخ و قبول این اصل را که وقایع و تحولات اجتماعی مستقل از اراده انسان ها انجام میگیرد زیر پا گذاشته و اظهار میدارد اگر کارگران جهان متحد شوند می توانند آن روز رستاخیز را نزدیک سازند .

۱ - در برابر این طرز طرح مطلب که چون ابتدا ماده وجود داشته ، سپس در دامن آن فکر بوجود آمده پس ماده و حیات مادی اصل و اندیشه و تفکر محصول آن و جنبه ثانوی و تبیی دارند باید گفت آنها که برای دستگاه با عظمت آفرینش هدف و مقصودی قائلند عقیده دارند مقدمات اولیه حیات مادی مقدمه و وسیله جهت پیدایش مقصد و هدف اساسیتر ، انسان و تفکر و اراده و نیروهای خلاقه انسانی است .

بنا بر این انسان و طرز فکر انسانی برخلاف آنچه استنتاج از اصل فوق میباشد میتوانند تابع محیط مادی خود نشده ، بلکه مانند همه مردان بزرگ تاریخ علیه مفاسد و تباهیهای محیط خود قیام کنند و برچم مبارزه و مخالفت با محیط و سازمان موجود را برافرازند . موضوع آنقدر بدیهی است که حتی دکتر ارانی هم بمسه گفته های مارکسیستها پشت بازده اظهار میدارد : ما میدانیم که **برخلاف جریان** شناسیم ولی آنقدر استقامت میکنیم تا جریان را تغییر دهیم . « نایا اگر فکر محصول محیط مادی و نتیجه تبیی است چرا با افراد ابورتونیست ، بدمیگوید . اگر فکر آنها تغییر میکند تقصیری ندارند نتیجه قهری تغییرات ساختمان مادی آنهاست . چرا بآنها که با شما همفکر نیستند دشنام میدهید فکر نتیجه و محصول ثانوی است . اصل ماده و ساختمان مادی آنهاست که موجب آن فکر شده .

۳ - مارکزیالیسم فلسفی مارکس طبیعت را قابل شناخت دانسته برای معلومات انسانی ارزش واقعی و قطعی قائل است . از نظر مارکزیالیسم هیچ چیز غیر قابل شناخت نیست و آنچه تا بحال مکشوف نگردیده بالاخره بوسیله علم کشف خواهد گردید . انگلس عقیده فلسفی کانت را که میگوید شیئی برای خود (Clooensoi) برای ما قابل شناخت نیست .

ما بکنه اشیاء و واقیعت مطلق اشیاء بی نمیبریم بلکه بدیده ها و اشیاء را آنطور درک میکنیم که ذهن ما اقتضا دارد مورد انتقاد و حمله قرار داده اظهار میدارد : « برای بطلان این بوالهوس فلسفی کافی است که بامور عملی مانند صنعت و پامشاهده و استقراء اشاره کنیم اگر ما بتوانیم صحت ادراک خود را از فوئمنها و لو آنکه مخلوق ذهن ما باشند اثبات کنیم بخودی خود « شیئی وابسته بخود » کانت را ابطال نموده ایم . (۱)

۱ - همه اظهارات و دلایل آقایان از همین مقوله است . در چهار نشناختی وجود ندارد ، از این آقایان بپرسیم زمان چیست ؟ مکان چه میباشد ؟ آیا محدودند یا نامحدود ؟ اگر محدود هستند حد آنها بکجا و بچیست ؟ اگر نامحدودند چطور بک امر نامحدود برای انسان قابل شناخت است .

کانت اظهار داشته مادر زمان و مکان فکر میکنیم و خاصیت فکر ماست که اینطور و باین شکل قضایا را درک کنیم . زمان و مکان مثل عینک هائی هستند که بر چشم ذهن ما گذاشته شده اند و از پشت این دو عینک است که معلومات خود را از جهان بدست میآوریم .

این عقیده کانت کاملا و بطور قطع درست است ما در مکان فکر میکنیم ولی نمیدانیم مکان چیست از چه تشکیل شده حدش کجاست ؟ انتها دارد یا بی انتهاست ؟ بقول متفکر ریاضی دان و عارف مشرب معروف ، باسکال ، ما از دو سو بدو دریای بزرگ نادانی محدودیم : یکی از سمت خردی ، یکی از سمت بیکرانی . کیست که درباره این اظهار دوست باسکال شک و تردید نماید وقتی بسوی دنیای بسیار خرد میرویم از اتم و الکترون هم که میگذریم آنجا که باید آخرین برزخ هستی و نیستی را بیدا کنیم یک باره در جهانی از ابهام و ندانستی و نیستی غرقه میشویم همچنین وقتی بسوی بیکرانی رویم نمیدانیم لایتنهای چیست و پایان این فضای آبی رنگ کجاست و سرا نچام وجود هستی بکجا میانجامد . اگر طبق گفتار کراف مارکسیستها برای بشر نشناختنی وجود نداشت چرخ تکامل موجودات باید گفت از گردش ایستاده و نمیتوان مرحله عالیتری از طرز تفکر انسانی که استعداد بیشتری در درک حقایق داشته باشد تصور نمود معینا دکتر ارانی بازم ناچار باعتراف شده اظهار میدارد : « با دو علم فیزیک و شیمی نمیتوان بکنه اشیاء پی برد . »

استالین در کتاب ماتریالیسم تاریخی در این باره اظهار میدارد: «مواد آلی شیمیائی نباتات و حیوانات مثلا ماده ملونه روناس که آلزایرین نام دارد سابقا از ریشه گیاه صحرائی روناس استخراج میشد و شیئی وابسته بخود بود ولی بعدا صنعت شیمی آنرا از کودرن موجوده در ذغال سنگ بدست آورد و ثابت کرد هر شیئی مخصوصات خود را بطور مجزا ندارد.» (۱)

(۱) مثل اینکه استالین متوجه بوده که برفرض ما با قدرت علمی و صنعتی خود آلزایرین را بسازیم باز آنطور آلزایرین را درک میکنیم که ساختمان ذهن ما اقتضا دارد و ممکن است مورچه یا یک کرم آنرا بشکل دیگری درک نمایند.

برای این که مطلب کمی از هم باز شود چند سطر از کتاب «نزاع کلیسا و ماتریالیسم» را در اینجا نقل میکنم:

«در رویت نتیجه ارتعاشات نوری است که چشم ما را متاثر میسازند. با تغییر تعداد این ارتعاشات در واحد زمان رنگهای مختلف در دستگاه بینائی ما احساس میشوند تازه چشم انسان فقط از دسته ای از ارتعاشات نوری که میان ۴۰۰ الی ۸۰۰ میلیون مرتبه در ثانیه میباشد متاثر میشود

در آنسوی ۸۰۰ میلیون ارتعاش در ثانیه نور بنفش، امواج ماوراء بنفش، رنگتن، اشعه گاما، اشعه کیهانی... قرار گرفته اند. در زیر چهار صد میلیون ارتعاش یعنی نور قرمز، امواج حرارت و هرتس و بی سیم قرار دارند بطور خلاصه اگر این فاصله وسیع ارتعاشاتی، که تا بحال کشف شده در نظر بگیریم میدان دید ما یک اکتاو از ۸۴ اکتاو خواهد بود یعنی اگر ساختمان چشم انسان طوری بود که بدیدن اکتاوهای دیگر پدیده های نوری قادر بود آنگاه تصویری که از این جهان داشتیم با تصویر کنونی ۸۴ برابر فرق داشت بشر با محک علم درک کرد اصولا صدائی وجود ندارد و این فقط دامنه محدودی از ارتعاش موجی هوا است که بصورت صدا در گوش فرزندان انسان منعکس میگردد با این پیشرفتهای علمی بشر از یک خواب طولانی نه از راه عقیده و ایمان، از راه تجربه و مشاهده و علم بیدارند.

دیگر دنیای مادی و محسوس را نه بعنوان حقیقت مطلق بلکه بعنوان نشانه و نموداری از حقیقت که اولین و ابتدائی ترین پایگاه برای عزیمت و حرکت بسوی حقایق عالی تر و بالاتر بود تلقی کرد. تازه این بحث از لحاظ محدودیت میدان احساس بشر است.

سخن کانت یک مرحله عالی تر از این محدودیت را شامل است محدودیتی که ساختمان فکری و ذهنی ما ایجاد کرده و بالنتیجه هر قدر با وسایل و ابزار جدید و نوظهور میدان احساس خود را وسیع سازیم باز در شکل خاص طرز تفکر نوع انسان محدودیم بالاخره باید گفت همینطور که قدرت فکری و منطقی ما قادر بحل مسائلی است مثلا سگ که بره قادر نمی باشد همانطور هم مراحل عالی تری از قدرت و فکری ما وجود دارد.

دیاکتیک

روش مطالعه و بررسی پدیده های طبیعی و مسائل اجتماعی است که طبیعت را در حال تغییر و تحول و در گرونگ در نظر میگیرد. پدیده ها همه در حال تغییرند از یکسو زایش می یابند و نمو میکنند و بزودی می میرند، پدیده ها در همان حال که هستند ضد خود را در بر دارند، هم هستند و هم نیستند، زیرا فوری تغییر میکنند و دائما در معرض تغییر قرار دارند. انگلس در کتاب سوسیالیسم علمی و تخیلی خود مینویسد: «در آنجا هیچ چیز باقی نیست، نه آنجائی که بوده، نه آنطوریکه بوده، نه چیزی که وجود داشته نه آنطوریکه قرار گرفته است ولی در آنجا همه چیز حرکت میکند تبدیل می یابد می رود و می آید و وجود پدید می آید و نابود میگردد این طریقه بررسی دنیا ابتدائی و ساده ولی عمیق و صحیح است.

هر اکتیو اولین کسی است که آنرا بطور روشن بصورت دستور و نمونه تدوین کرده است همه چیز وجود دارد و ندارد زیرا همه چیز متحرک است. همه چیز در حال تبدیل دائمی است یک بوجود آمدن دائم، یک نابودی دائم» هر اکتیو طبق مشرب فلسفی خود اظهار داشت:

«در یک رودخانه دومرتبه نمیتوان وارد شد» مبنای استدلال او تئیر دائمی همه پدیده ها بود. رودخانه ای که بار دوم در آن وارد میشویم رودخانه اولی نیست. استالین دیالکتیک را در چهار اصل بیان داشته است.

۱- اصل همبستگی یا اصل شرایط مکانی

طبیعت از پدیده های مستقل و منفک و مجزا از هم تشکیل نشده برای بررسی هنر پدیده باید آنرا در میان پدیده ها در حالیکه از آنها متاثر میشود و بر روی آنها تاثیر متقابل میکنند در حالی که با آنها بهم پیوسته است و شرط وجودی آن سایر پدیده ها هستند در نظر گرفت.

هر پدیده بوسیله پدیده هایی که از اطراف او را از هر لحاظ و از هر جهت مثل حلقه زنجیر مقید و مشروط ساخته اند شناخته میشود.

استالین در این باره مینویسد:

«هیچیک از فنومنیهای طبیعت را نمیتوان درک نمود اگر بطور منفرد و مجرد و خارج از فنومنیهای که آنها را احاطه کرده است با آن روبرو شویم.»

از این اصل میتوان این نتیجه کلی را گرفت که همه پدیده ها بهم پیوسته و بهم بستگی دارند و در یکدیگر تاثیر متقابل دارند (۱)

(۱) این اصل دیالکتیک که همه پدیده ها را بهم مربوط و پیوسته و درهم فرورفته و دست در گریبان هم میداند و آنها را چون حلقه زنجیر بهم مرتبط و مقید و مشروط و غیر مستقل و غیر آزاد نشان میدهد از این لحاظ مفید است که تاثیر کوچکترین پدیده ها را در دستگاه با عظمت خلقت نمایان میسازد و از این لحاظ بیاس و بدبینی افراهی که برای خود و اعمال و رفتار و بندار خود تاثیر قائل نیستند خاتمه میبخشد ولی افسوس

اصل تغییر و تحول یا شرایط زمانی

طبیعت در حال رخوت و سکون وجود نیست، بلکه در حال تغییر و تحول است، برای بررسی هر پدیده نباید آنرا بطور ساکن و ثابت، ابدی و سرمدی و لایزال در نظر گرفت، نباید تصور داشت که از اول بوده و تا ابد بهمان شکل خواهد ماند. بلکه باید پدیده‌ها را در حالیکه بوجود می‌آیند و رشد میکنند و پس از چندی می‌میرند در نظر گرفت، خلاصه آنها را نه در لحظه مفروض بلکه در طول زمانی که بوجود آمده و شرایط برای نمو آنها مساعد بوده و بعد رو به ضعف و کهنگی گذاشته و آماده مرگ و نابودی میشوند مورد بررسی قرار داد. از این نظر است که هر پدیده موجود هم هست و هم نیست برای اینکه در حال حرکت و در معرض تغییر و در گوناگونی و در آستانه مرگ و زوال و نیستی است (۲)

طبق این دو اصل بهم پیوستگی و ارتباط شدید زمانی و مکانی همه پدیده‌ها معلوم گردید، نتیجه این دو اصل مسئله‌ای است که دکتر ارنانی بصورت یکی از پایه‌های دیالکتیک بیان داشته است. دو پدیده یکسان در طبیعت وجود ندارد. دو دانه برنج بر فرض که از همه لحاظ یکسان باشند. از این جهت که دو مکان مختلف را اشغال کرده‌اند متفاوت می‌باشند

بقیه از زیر صفحه قبل

که در دستگاه فکری ماتریالیسم، انسانم نظیر همه پدیده‌ها وابسته و مرتبط و بهم پیوسته در میان پدیده‌هاست و بهیچوجه نمیتواند جنبه ثابت و پایدار و حالت ناظر و ابر و اتور داشته و از درک این مطلب استفاده نماید، وقتی انسان هم سطح سایر پدیده‌هاست و فقر او هم وابسته و مقید بشرايط و پدیده‌های اطراف اوست نمیتواند مافوق پدیده‌ها قرار گرفته استنباط درستی از چگونگی بهم پیوستگی پدیده‌ها درک نماید.

انگلیس اتی دورینک اینطور مینویسد: «وقتی که ما طبیعت، تاریخ یا فعالیت دماغی انسان را تحت مذاقه قرار دهیم چیزی که در حله اول بنظر میرسد عبارت است از منظره یک درهم و برهمی و سردرگمی بی پایان روابط کنشها و واکنشها که در آن هیچ چیز. آنچنانکه بوده، آنچاکه بوده؛ آنطوری که بوده باقی نمانده همه چیز در حرکت و تبدیل، در حال شدن و گذشتن است. هر قدر هم خصلت عمومی منظره‌ای را که در آن نودها در حال اجتماع و کلیت خود پدیدار میشوند و صف کند برای توضیح جزئیات کافی نیست.» سپس برای درک و برای فهم و بررسی جزئیات جنبه فاعلی انسان را (درک کننده که معلوم نیست از نظر دیالکتیک چه صورتی پیدا میکند) در نظر گرفته مینویسد:

« برای شناختن این اجزاء مجبور هستیم که آنها را از بهم پیوستگی طبیعی یا تاریخیشان جدا کنیم »

انسان که از نظر ماتریالیسم دیالکتیک خود پدیده بهم پیوسته و مشروط و

اصل سوم توجه تغییرات کیفی

در طبیعت پدیده‌های مختلف و گوناگون برخوردار می‌کنیم، حیوانات مختلف پستانداران و پرندگان و با درخت خرما و بوته پنبه و باقلزاتی نظیر سرب و نقره تفاوت بسیار دارند.

دیالکتیک طبق دو اصل فوق می‌خواهد نشان دهد که میان این دو پدیده‌های گوناگون اختلاف اصلی و اساسی که از ازل بوده و تا بابد این شکاف و اختلاف باقی بماند وجود نداشته تغییرات کیفی که در طبیعت مشاهده میکنیم بدون بستگی و بدون ارتباط با تغییرات مادی و تدریجی که طبق نوامیس طبیعت انجام می‌گیرد نبوده نتیجه تغییرات کمی هستند که منجر به تغییرات کیفی ناگهانی میشوند

ساده ترین مثال که در این باره گفته میشود تغییرات تدریجی در درجه

بقیه از زیر صفحه قبل

مقید در میان سایر پدیده‌ها بود و هیچ امتیازی از سایر پدیده‌ها نداشت برای درک دارای این امتیاز میشود که پدیده‌ها را از میان انبوه پدیده‌ها جدا کرده مورد بررسی قرار دهد.

(۲) اگر درک کننده یعنی انسان هم تابع تغییر و تحول دائمی و فکر او هم که انعکاس از محیط مادی اوست دائما در حال تغییر و در گوناگونی باشد چطور میتواند مافوق جریان لاینقطع و مداوم تغییرات دائمی پدیده‌ها قرار گرفته پدیده‌ها را در طول زمان مورد مشاهده و بررسی قرار دهد. باید گفت اگر ماتریالیستی فکر کنیم و انسان را هم تابع دیالکتیک مادی مارکس بدانیم قدرت درک از انسان سلب می‌گردد. فکر انسان که محصول ثانوی ساختمان مادی است که آنهم دائما در حال تغییر است در نتیجه همیشه در حال در گوناگونی در حال است که همیشه هم نظر مثبت و هم نظر منفی داده یک مسئله را در عین حال که تصدیق میکند تکذیب هم مینماید زیرا پدیده‌های مادی که الهام بخش این افکارند هم هستند و هم نیستند و در حالیکه خودشان هستند ضد خودشان را به همراه دارند بنا بر این اگر بقول هراکلیت یکنفر نمیتواند دو مرتبه در یک رودخانه وارد شود یکنفر، با یک ذهن یک فکر دو مرتبه نمیتواند یک مسئله را بهمان شکل و بهمان ترتیب خاص مورد بررسی قرار دهد. فکر دائما در حال تغییر، بهمان چیزی می‌رسیم که بعد از هراکلیت سوفسطائیان یونان رسیدند. خلاصه باشمول ماتریالیسم دیالکتیک بر انسان این قدرت از یک متفکر سلب میشود که فکر و ذهن خود را در جهت درک شکل گذران یک پدیده یا شرایط مختلفه‌ای که در طول حیات خود پذیرفت مافوق جریان متغیرو زودگذر دیالکتیکی قرار داده، بعنوان یک تشخیص دهنده ثابت، نه متغیرا بدی مسائلی را درک و تجزیه و تحلیل نماید اینجاست که اگر مارکس گفته است «من دیالکتیک را از زندان ایدالیسم نجات دادم» باید گفت مارکس دیالکتیک را بزندان محدود و ظلمانی ماتریالیسم گرفتار کرده و در نتیجه توجیه روحی و روانی و ارادی را غیر ممکن نمایانده است.

حرارت آب است :

تغییرات تدریجی گرمای آب تا بصد درجه که برسد تغییر کیفی در آب دیده نمیشود. بعداً در نقطه بحرانی یکصد درجه حرارت آب تغییر کیفی یافته از حالت آبی به حالت بخاری درمیآید.

استالین در کتاب ماتریالیسم تاریخی خود میگوید: «هگل نیز این موضوع را تأیید میکند، بطور مثال اکسیژن را در نظر میآوریم. اگر در یک مولکول بجای دو اتم اکسیژن سه اتم از آن را متراکم کنیم جسم تازه ای بنام اوزون بدست می آید که وسیله بوعکس العمل هایش بطور وضوح از اکسیژن تمیز داده میشود.»

اصل چهارم تضاد درونی پدیدهها

پدیدهها طبق یکی از اصول بالا همه در حال تغییرند. چون در معرض تغییر و تحول می باشند قاعدتاً از یک عنصر بسیط یک شکل و یک سان و خالی از خلل و فرج تشکیل نیافته اند. طبق توجیه استالین «کلیه فنومن ها و اشیاء طبیعت عبارت است از اجتماع تناقضات؛ زیرا برای کلیه اشیاء و فنومن های یک جهت مثبت در مقابل یک جهت منفی، یک گذشته در برابر آینده وجود دارد و کلیه آنها عواملی دارند که با بقا با اجماع آنها کام می کنند.» (۱)

(۱) وقتی اصل تضاد را در نظر بگیریم وقتی همه چیز از کوچکترین ذرات تا بزرگترین کهکشانشان را در حال تغییر بدانیم، وقتی همه چیز در حال تغییر و در درون هر پدیده یک تضاد باطنی وجود دارد میتوان گفت در آخرین تجزیه و تحلیل و در آخرین تقسیم اشیاء چیز مشخص و بسیط و یک جنسی بنام ماده باقی نمی ماند؛ هر قدر جسم کوچکی را در نظر بگیریم، هر قدر آن را تقسیم کنیم و باز هم به قطعات کوچکتر تقسیم کنیم باز هم آنچه میماند حاوی تضاد و دوگانگی و تناقضات میباشد. باز هم در آخرین تقسیم چیزی باقی نمی ماند که بقول دیامقراط و اپیکور (نشکن و بسیط و لا بتجزی و قدیم و ابدی) باشد و پایه های کاخ آفرینش بشمار رود. اینست آنچه دیالکتیک میگوید، اینکه در آخرین تقسیم هر چه بماند باز هم باید حاوی و شامل دوگانگی و تضاد باشد.

اما مارسل کاشن مارکسیست معروف فرانسوی در کتاب علم و دین برخلاف اصول دیالکتیک اظهار میدارد: «فیزیسین های قرن بیستم و قرن نوزدهم فرضیه اینکه ماده تا بی نهایت قابل تقسیم نیست از تحقیقات ذیقرطیس پذیرفته اند. دانشمند انگلیسی بنام والتون برای فرضیه اتمی پایه و بنای مستحکم علمی قرار داده است فرضیه اتم که مورد پذیرش علم جدید واقع گردیده فرضیه ایست که بهتر از همه طرز ایجاد و تشکیل اجسام را تشریح مینماید.»
بعدها «مارسل کاشن» برای اینکه صورت حق بجانب بگفته های خرددهد تمام پیشرفتهای علمی در مورد شکست اتم و واژگون ساختن کاخ ماتریالیسم

اگر یک میز را در نظر بگیریم پایه ها کوشش دارند میز را بهمان شکل نگهدارند و حال آن که سطح میز بر اثر سنگینی و جاذبه زمین میخواهد که مقاومت پایه ها را درهم شکسته فرود آید. بنابراین اصل چهارم یا تضاد هم ناشی از همان اصل و تغییر و تحول است و پدیدهها چون در حال تغییرند بناچار باید حاوی تضادها و تناقضات باشند.

لنین در رساله دیالکتیک می گوید «تکامل عبارت است از جنگ اضداد» در درون هر پدیده یک طرف و یک قطب کوشش دارد شیئی یا پدیده را بهمان شکل نگهدارد یک طرف و یک قطب خاصیت آن دارد که رشد و تکامل یافته شیئی یا پدیده را بسمت جدیدی سوق دهد. این تضاد باطنی موجب آن میشود که شیئی در برابر تاثیرات خارجی تغییر شکل داده بصورت دیگری درآید.

مارکس میگوید: «وجود دو جنبه متضاد همراه منازعه آنها و اجتماع آنها در یک مقوله جدید را میتوان جوهر جنبش دیالکتیکی دانست.»

بنابراین تضاد باطنی پدیدهها جلوه دیگری از تغییر و تحول دائمی پدیدههاست، از اینکه همه چیز در حال تغییر و هیچ چیز ثابت و پایدار نیست، از اینکه در درون هر پدیده یک مبارزه و جنگ دائمی وجود دارد.

این بود اصول چهارگانه ای که استالین در طی آنها دیالکتیک را بیان داشته است. مارکسیسم مبنای ماتریالیسم فلسفی و منطق دیالکتیک را بنام ماتریالیسم دیالکتیک بنیاد سوسیالیسم علمی خود قرار داده برخلاف گفته جان لوئیس مارکسیست فرانسوی (۱) آنچه را بدین طریق، در طی اصول یاد شده در فوق در عالم ماده بی جان صادق و درست می داند می خواهد بر جهان انسانی و تاریخ اجتماعی انسانها نیز شمول و تمهیم دهد. طرز این شمول نه بطریق استقراء، بلکه بطریق قیاس انجام گرفته و در طی صفحات بعد روشن و آشکار توضیح داده می شود.

بقیه از زیر صفحه قبل

فیزیکی را زیر پا گذارده اظهار می دارد: «درودما بهیچوجه نمیتواند با دانشمندان افکار پیشقدمان و متقدمین ماتریالیست یونانی بشود.»

و حال آن که امروز اتم شکافته شده و در درون آن نیز الکترون ها و پروتون در برابر هم قرار گرفته اند از نظر دیالکتیک قاعدتاً بایستی الکترون دارای تضاد باطنی و از دو قطب مثبت و منفی تشکیل شده باشد اگر چه هنوز علم باین مسئله باسخی نداده است.

بنابراین باز هم تکرار می شود در آخرین تقسیم، از نظر دیالکتیک چیزی بنام ماده باقی نمی ماند. این نتیجه ساده و بدیهی است که از ماتریالیسم و دیالکتیک گرفته شده است و بهیچوجه چیزی ندارد که اظهار نظر ما داشته باشد. تضادی است که نشان می دهد دیالکتیک ماتریالیسم نیز مثل همه پدیدههای منبعت از ماده حاوی تضادها و تناقضات میباشد.

ماتریالیسم تاریخی، جبر تاریخ

کارل مارکس تمام اصول و قوانین مادی را بر تاریخ اجتماعات انسانی شمول داده نظریات و عقاید خود را جبر قوانین حاکم با اجتماع را از مبنای فلسفه مادی استنتاج میکند.

مارکسیسم چنین اراعه بیان میکند:

« همانطور که پدیده‌های طبیعت طبق قوانین مسلم و مشخص بهم مربوط بوده تاثیرات متقابل آنها بر یکدیگر تابع قوانین منظم علمی است، بهمین طریق جوامع بشری و تاریخ حیات و زندگی آنها نیز تابع قوانین معین و دقیقی است. باین ترتیب تاریخ بصورت وقایع و اتفاقات گوناگون و جدا از هم در نظر گرفته نمیشود بلکه بصورت علم درمیآید که قوانین و نظامات آن بایستی بوسیله تحقیق و مطالعه بدست میآید.

همانطور که طبیعت قابل شناخت و معلومات انسانی طبق اصل دیگر فلسفه ماتریالیسم جنبه قطعیت و یقینی دارد اجتماع انسانی هم، تمام و کمال قابل شناسایی و کشف قوانین آن ممکن و مقدر میباشد و معلومات انسان در این باره نیز جنبه علمی و قطعی دارد. (۲)

بنابراین مارکسیسم با روش قیاس که استفاده از آن دو علم الاجتماع خیلی بعید و غیر علمی و دور از روش تحقیقی دانشمندان جامعه‌شناس میباشد بنیاد جامعه‌شناسی خود را استوار و بدین ترتیب با تکیه بر فلسفه مادی اول اجتماع انسانی را تابع قوانین و مقررات جبری و ضروری و ثابتهای آن قوانین را قابل شناخت و قطعی و یقین میداند (۱)

قوانین اجتماعی که مارکس بخیال خود کشف آنها و حاکم بر اجتماع میباشد.

زیر نویس صفحه قبل

(۱) - جان لویس در کتاب مارکسیسم و ایدالیسم جدید اظهار می‌دارد: «مارکسیسم همیشه با این نوع ماتریالیسم مخالفت جدی کرده است، زیرا که شواهد حیات با تنزل دادن زندگی و خود آگاهی بعرضه شیمی کاملاً مغایر است. بنابراین مدارج حیات را نباید بچولانگه فیزیکی شیمی تنزل داد زیرا آنها خصوصیات اشکال و سکناات و قوانین یکتائی هستند.» این سخنان تازه و نوظهوری از زبان ماتریالیست‌های بنام است که با اصول ماتریالیسم تضاد فراوان دارد (۲) بطوریکه ملاحظه میشود اصول بنیاد مارکسیسم که جامعه انسانی را عینا مثل پدیده‌های مادی و قابل شناخت و تابع قوانین جبری و ضروری میکند، ماخوذ از فلسفه مادی است.

۱- مارکس بر اساس اصل دیگر فلسفه مادی که ماده را از اصل و فکر و اندیشه را محصول ماده و موجود قبلی و فرعی و ثانوی میدانست. در اجتماع انسان هم اصل را حیات مادی و افکاد و عقاید و آداب و رسوم اجتماعی و طرز زناشویی و آراء و عقاید مذهبی و فلسفی و حقوق و غیره فرع و نتیجه از حیات مادی اجتماع میداند.

بدین ترتیب از نظر مارکس و اصول و اساس و شالوده یا زیر بنا و زیر سازی يك اجتماع حیات مادی و آن جامعه و زندگی معنوی و تشکیلات سیاسی و تئوریهای اجتماعی رو بنا و روساز اجتماعی میباشد.

استالین در کتاب ماتریالیسم تاریخی در این باره چنین مینماید:

«و نیز اگر قبول کنیم طبیعت وجود، جهان مادی، حقایق قبلی و درجه اول هستند و ادراک و اندیشه حقایق بعدی، درجه دوم و مشتق از آنها میباشد، اگر قبول کنیم که دنیای مادی حقیقتی قائم بالذات و مستقل از ادراک بشری است در حالی که مدرکات مانتکاسی از این حقایق خارجی در ضمیر ما میباشد. باید بپذیریم که زندگی و وجود مادی نیز يك حقیقت قبلی و درجه اول است، در صورتی که زندگی معنوی آن حقیقت بعدی، درجه دوم و مشتق از حقایق قبلی میباشد و نیز باید بپذیریم که زندگی مادی جامعه حقیقتی قائم بالذات و مستقل از اراده بشری است در حالی که زندگی معنوی جامعه انعکاسی از وجود این حقایق است. بنا بر این سرچشمه زندگی معنوی اجتماع، ریشه پدید آمده‌ها و تئوریهای اجتماعی عقاید و تشکیلات سیاسی را نباید در خود آنها جستجو کرد بلکه در شرایط زندگی مادی جامعه‌ای که آن ایده‌ها، تئوریها، عقاید و سازمانها را منعکس میکند جستجو پرداخت.»

مارکسیسم پس از این استنتاج از فلسفه مادی که زیر بنا و شالوده اصلی تاسیسات اجتماعی «حیات مادی» يك جامعه است حیات مادی را «وسائل تولید و روابط تولیدی و نظام اقتصادی اجتماع» بیان میکند. استالین درباره نژاد و شرایط جغرافیائی محیط و جمعیت بحث مینماید و بدلائل خود ثابت میکند هیچیک از اینها مبنای اساس مظاهر اجتماعی بشمار نمیروند.

درباره جمعیت مینویسد: «اگر ترازد جمعیت نیروی قاطع تکامل جامعه بود، يك جمعیت نسبی زیاد میبایستی يك رژیم اجتماعی عالیتری را ایجاد کند. اما

زیر نویس صفحه قبل

۱- در همین دو سه جمله نیز ارتباط غیر قابل انکار فلسفه ماتریالیستی مارکس با نظریات تاریخی و اجتماعی وی معلوم میگردد

درحقیقت چنین نیست زیرا جمعیت نسبی چین چهارمقابل جمعیت نسبی ممالک متحده آمریکای شمالی است معذک ممالک متحده آمریکای شمالی از نظر تکامل درجات عالیتری میبیماید. هنوز درچین رژیم «شبه فئودال» فرمانروای فعالیت های اجتماعی است درحالیکه ایالات متحده امریکای شمالی دیرزمانی است طبقه بالانتری یعنی کاپیتالیسیم را پذیرفته است. استالین بعدامیخواهد ثابت کندوسایل تولید یک جامعه نشانه درجه ترقی و پیشرفت آن اجتماع وزیرساز سایر مظاهر اجتماعی محسوب میشود و چون امریکاز لحاظ وسایل تولید خیلی ازچین جلو تراست بااینکه جمعیت نسبی چین زیاد تراست رژیم اجتماعی امریکا مترقی تراست (۱)

استالین در معرفی آنچه مشخص حیات مادی اجتماع است و «نیروی محرک و قاطع ایجاد کننده تکاملی جامعه» بشمار میرود مینویسد: «ماتریالیسم تاریخی بامنطق تاریخی دیالکتیک معتقد است که این نیرو عبارتست از «روش تولید وسایل زندگانی»

انگلس در کتاب سوسیالیسم علمی و تخیلی خود مینویسد: «نظام اقتصادی یک اجتماع مفروض همیشه مبنای حقیقی را تشکیل میدهد و ما میتوانیم برای فهم هر تاسیسات سیاسی و حقوقی و همچنین طرق بینش فلسفی و مذهبی و سایر مباحث آن را مورد بحث قرار دهیم»

کاول مارکس در این زمینه میگوید: «روابط اجتماعی بستگی کامل با نیروهای مولده داشته و افراد با بدست آوردن نیروهای مولده جدید طرز تولید خود را تغییر میدهند و با این تغییر کلیه روابط اجتماعی نیز تغییر خواهد کرد. آسیای دستی برای ما نشانه ایست از وجود ارباب و فئودال و آسیای بخاری نموداری از اجتماع صنعتی و سرمایه داری» استالین درباره منشاء تحولات اجتماعی اظهار میدارد: «تاریخ تکامل اجتماع قبل از هر چیز عبارتست از تاریخ تکامل تولید» مارکس درباره همین موضوع مینویسد: «کلید کشف قوانین اجتماعی را نباید در مغز افراد بشر جستجو کرد بلکه در طریقه تولیدی که در هر دوره مبین تاریخ بوسیله اجتماع بکار میرفته یعنی در اقتصادیات جامعه باید جستجو نمود» انگلس در کتاب سوسیالیسم علمی و تخیلی خود مینویسد: «در درجه اول تولید و در درجه دوم مبادله محصولات مبنای هر نظام اجتماعی را تشکیل میدهد. پس اگر ما بخواهیم علل مشخص کننده فلان قسم یا فلان نوع استحاله و تغییر شکل و با انقلاب را بیابیم نباید آنها را در فکر مردم، در شناسائی عالی آنها از حقیقت و عدالت ازلی جستجو کنیم بلکه باید این علل را در استحاله و تغییر شکل طریقه تولید و مبادله تجسس و پژوهش نماییم» پلخانف مارکسیست معروف روسی که بعقیده لنین هر کس بخواهد درست مارکسیسم

۱ - چند سالی از این اظهارات بدیع نگذشته که در چین تحول بزرگی رخ داد و برخلاف تئوری مارکسیستی و اظهارات فوق استالین مجبور شد با اینکه وسایل تولید چین همچنان خیلی عقب مانده تر از امریکا بود چین را در مرحله مترقی تری از امریکا بداند و حزب کمونیست چین زمامدار کشور چین باشد.

را بفهمد باید کتاب های او را بخواند با عبارت صریح و روشن تاثیر نژاد و محیط جغرافیائی و فطرت انسانی را در تحولات اجتماعی و بیدایش تغییرات تاریخی تا حد صفر تنزل داند و زمام تاریخ انسانها را منحصر ا بدست الهه اقتصاد و تکامل جبری و لایبشعرو سایل تولید سپرده است.

پلخانف برای آن که تاثیر نژاد و محیط جغرافیائی را در شکل زندگی و تمدن اقوام و ملتها ناچیز نشان دهد در کتاب تاریخ از نظر مادی - استدلال کرده مینویسد: «بدون تردید میتوان گفت که قبایل سرخ پوست امریکا با اقوامی که در زمان های ماقبل تاریخ در شبه جزیره یونان و یاسواحل بالتیک زندگی میکردند از یک نژاد نبوده اند و بطور مسلم محیط طبیعی در هر یک از این نواحی تاثیرات شدید و مخصوص بر روی بشر اولیه داشته است، از اینرو میتوان انتظار داشت که اختلاف شدید این تاثیرات در آثار نخستین هنر ساکنین اولیه این نواحی متظاهر باشد ولی برعکس با وجود تمام اینها هیچگونه اختلاف مشاهده نمیشود» پلخانف درباره اینکه تاثیر خون و نژاد از نظر مارکسیسم عملا صفر است و نباید بهیچوجه مورد توجه قرار گیرد بقول چرنشوسکی بدینوصف تکیه میکند «نمیخواهیم ادعا کنیم که نژاد دارای هیچ اهمیتی نیست. علوم طبیعی و تاریخ طی جریان تکامل خود هنوز بآن درجه دقت و تجزیه و تحلیل نرسیده است که بطور کلی بصراحت بتوان اظهار داشت که در فلان مورد فلان عامل مطلقا وجود ندارد. کسی چه میداند ممکن است در نوك قلم فولادی ذره بسیار کوچکی از طلائی سفید موجود باشد»

بفرض آنکه مقدار ————— چیز طلائی سفید هم در نوك قلم فولادی وجود داشته باشد می توان از آن صرف نظر نمود و در موارد علمی هم با نوك قلم همان معامله را میکنند که با نوك قلمی که صد درصد فولاد باشد بهمین ترتیب در موارد علمی باید موضوع نژاد بشر را مورد توجه قرار نداد.

با این توضیحات روشن گردید که از نظر مارکسیسم زیر بنای یک اجتماع قدرت تولیدی و حیات اقتصادی آن جامعه است که سایر شئون اجتماعی سازمان های سلیسی و تشکیلات اداری و حقوق و مذهب و هنر و آداب و رسوم اجتماعی و طرز زناشویی همه نسبت بآن جنبه تبعی و قانونی دارند.

برای شناخت قدرت تولیدی یک اجتماع نیز کافی است درجه ترقی و تکامل وسایل تولید آن جامعه را مورد بحث قرار دهیم.

شکل وسایل تولید و درجه تکامل آن نموداری از قدرت تولیدی اجتماع و چگونگی روابط تولیدی آن اجتماع میباشد (۱) زیرا بنظر مارکسیسم وسایل تولید یک جامعه روابط خاص تولیدی ایجاد میکنند که متناسب با آن وسایل تولید باشند.

تکامل جبری وسایل تولید در قسمت پیش تشریح گردید که چگونه از نظر مارکسیسم زیر بنای هر اجتماع حیات اقتصادی و بعد از آن بطور خاص وسایل تولید

اجتماع میباشد اینک چگونگی رشد و تکامل جبری و وسایل تولید بیان می گردد.
وسایل تولید نمیتواند بدون ترقی و تکامل و در حال وقفه و سکون باقی

زیر نویس من قبل ۱ - بنظر ما صحیح است که قدرت وسایل تولید نموداری از درجه رشد و ترقی يك اجتماع میباشد صحیح است که درجه تکامل وسایل تولید نموداری از سلطه و حاکمیت اجتماع انسانی بر طبیعت و نیروهای سرکش و سترک طبیعت است ولی بهیچوجه این دلیل آن نیست که عوامل روحی و قدرت معنوی يك اجتماع تابع عوامل اقتصادی و معلول حیات مادی آن اجتماع باشد.

مارکسیستها میگویند چون سازمان اقتصادی هر اجتماع و درجه رشد و تکامل وسایل آن نموداری از پیشرفت و ترقی و مدنیت آن اجتماع است بنابراین وسایل تولید و روابط تولیدی خاصی که آن وسایل تولید ایجاد می کند زیر بنا و زیر ساز هر اجتماع و افکار و عقاید و حیات معنوی اجتماع تابع و نتیجه و محصول آن میباشد این درست نیست اگر مصرف صابون در هر اجتماع یا تعداد دانشکاههای هر جامعه یا پیشرفت علم و دانش در هر کشور با قلت مجرمین جنائی و دعاوی حقوقی نموداری از ترقی و تمدن يك قوم باشند بهیچوجه دلیل آن نیست که صابون یا دانشگاه با سایر مسائل زیر بنا و مبنا و شالوده حیات اجتماعی يك قوم باشد و وسایل تولید و درجه رشد و تکامل آن خود معلولی از سایر علل و عوامل اجتماعی است.

چرا وسایل تولید در يك اجتماع سرعت رشد میکنند و ترقی مییابد و در اجتماع دیگر بحال وقفه بدون ترقی و رشد باقی میماند.
در جنگلهای افریقا و در جزایر دور افتاده اقیانوسیه هنوز قبایل و اقوامی زیست میکنند که وسایل تولید آنها در همان درجات اولیه و ابتدائی باقی مانده و بهیچوجه با وسایل تولید مدرن و نیروی دنیای ماشین و اتم قابل قیاس نیست مردم چین در روزگارهای پیش قبل از سایر ملل موفق گردیدند که با اوت اختراع کنند و کاغذ بسازند ولی وسایل تولید آنها همچنان در حالی شبیه سکون و وقفه باقی ماند تا ملل اروپائی موفق با اختراع ماشین و تبدیل انرژی حرارتی با انرژی مکانیکی گردیدند و از لحاظ درجه رشد وسایل تولید فرسنگها از چین جلو افتادند.

عقب ماندگی وسایل تولید در میان مردم افریقا و اقیانوسیه معلول عللی است این علل خواه فکری و خواه از لحاظ نژاد و جغرافیائی باشند در تکامل وسایل تولید موثر واقع شده اند اگر قرار بود آنطوریکه پلخانف و سایر مارکسیستها ادعا دارند تکامل تولید عامل اصلی و تحت تاثیر هیچیک از شئون اجتماعی و چیز دیگر نباشد این اختلاف سطح تولید را چه میتوان نام گذارد؟

چرا در قرون اولیه وسایل تولید در چین بیشتر از سایر نقاط بود و بعد چرا قرون متمادی در يك حال باقی ماند ..

البته این چراها بی دلیل نیست ولی دلیل بر اینست که وسایل تولید مستقل از خواست آگاهانه و اراده انسانها خود بخود و جبراً تغییر نمییابد و ما و تاریخ ما هم دنباله روان تکامل کور کورانه و جبری نیست.

اسلام و مارکسیسم

بماند این نظریه مارکسیستی از اینجاست ناشی میشود که مآثر یا لیسیم بنیاد فلسفی مارکسیسم قبل از هر چیز بشر را موجودی نفع پرست و خودخواه میدانند موجودی که طبق ساختمان مادی خود جبراً و ضرورتاً در پی حوائج مادی خویش است و همه کارها و همه افعال و همچنین فعالیت های انسانی را ناشی از همین خاصیت اصلی و غریزی میدانند و از همین لحاظ اعتقاد دارد وسایل تولید جبراً تکامل می یابد زیرا انسان جبراً میکوشد که در کار کمتر نفع و فایده و محصول بیشتر بدست آورد.

استالین در مآثر یا لیسیم تاریخی خود این مسئله را اینطور بیان می نماید: (یکی از مشخصات تولید و روش تولیدی این است که نمی تواند برای مدت طولانی در نقطه ثابت بماند بلکه همواره در حال تکامل و تغییر می باشد به علاوه تغییرات روشن تولید ایجاد میکند که رژیم اجتماع و ایده ها و عقاید اجتماعی و سازمانهای سیاسی تغییر پذیرد) بنابراین از نظر مارکسیسم وسایل تولید جبراً تکامل می یابد و با تکامل خود موجب تغییر و تحول و تکامل اجتماع میگردد تکامل جبری وسایل تولید موجب میشود که تاریخ تابع يك جریان جبری و خود بخود می گردد.

بعبارت دیگر تاریخ ما، سرنوشت و مقدرات ما شکل زندگی سیاسی و روابط اجتماع ما، فقر ما، اختلاف طبقاتی ما و ظلم و جور هیئت حاکمه ما تمام ناشی از مشکل وسایل تولید ماست وسایل تولید ماست که جبراً بدین مرحله از تکامل رسیده ایجاد می کند که دارای این چنین زندگی با این مشخصات باشیم تغییر این ها هم نه بدست ماست و نه با اراده ما بستگی دارد وسایل تولید که تغییر کند این شکل زندگی ما هم تغییر می کند وسایل تولید هم جبراً تغییر می کند چون همه مادر بی منافع مادی و روزمره خود هستیم خود بخود بطور جبری و بلاشعور در تکامل وسایل تولید موثر واقع میشویم استالین در این باره چنین توضیح داده است: «تاریخ تکامل جامعه عبارت از تاریخ تکامل تولید و روش تولیدهای مختلفی است که در خلال قرون و مرور جا نشین یکدیگر شده اند. تغییرات و تکامل همیشه از تغییرات و تکامل نیروهای مولد خصوصاً ادوات تولید منبعت و ناشی میشود... بمطابقت از این تکامل و تغییر ادوات تولید روابط اقتصادی نیز تغییر مییابد نیروهای تازه مولده و روابط تولیدی که بر اساس

آنها ایجاد میشود و با آنها مطابقت میکنند کاملاً از اراده و دانش انسانی استقلال دارند. برای اثبات نظریه فوق دودلیل میتوان اقامه کرد. نخست آنکه افراد انسانی در انتخاب روش تولیدی خود آزاد نیستند هر نسلی که قدم به رصه زندگی مینهد نیروهای مولد خاص و قوانینی مربوط و منطبق با آن در پیش راه خود می بیند که محصول کار و کوشش نسلهای گذشته است و برای تولید مایحتاج خود ناچار است که با آنها متوسل شود و طریقه تولید خود را منطبق با آنان نماید.

دلیل دوم آنکه افراد انسانی در امر تکامل آلات تولید و نیروهای مولد که منتج به نتایج اجتماعی خاص میگردد و برای درک آن مستقل و آزاد نیستند و این سر مخفی تکامل را که بر روی آنها تاثیر میکند بصورت

ظاهر نه میفهمند و نه برای فهمیدن آن فکر میکنند. تنها آنها به پیروی از یک اصل باعمال تولید خود ادامه میدهند و آن امر عبارت است از استحصال نفع بیشتر و بدست آوردن محصول فراوانتر در نتیجه کار کمتر و بالاخره افراد انسانی تنها باین میانندیشند که در حداقل کار حداکثر بره را بهر گیرند.» بنابراین وسایل تولید جبراً تکامل مییابد و با تکامل خود انسانها را بدورانهای مختلفه تاریخی رهبری مینماید. افراد انسانی در انتخاب شکل زندگی ورژیم سیاسی و افکار و عقاید خود هیچ نوع اراده آزاد و مستقلی ندارند. آنها و زندگی آنها و مقدرات و سرنوشت آنها بدست تکامل جبری و لایشر وسایل تولید سپرده شده است.

مارکس بر اساس طرز فکر مائتریالیستی خود تصور میکرد معاومات انسان جنبه قطعی و یقینی دارد و در طبیعت برای انسان نشناختنی وجود ندارد. جامعه انسانی هم پدیده ای همسنگ و همسان سایر پدیده های مادی است و بی بردن بقوانین حاکمه بر آن میسور و ممکن و مقدر است.

مارکس تصور میکند با معلومات غیر کامل و ناقص خود در قرن ۱۹ بقوانین حاکمه بجامه بشری پی برده و کلیه تغییرات و تحولات اجتماعی را کشف کرده است. با این مقدمات و با توضیحاتی که در باره تکامل جبری وسایل تولید و اصالت حیات مادی اجتماع نسبت بسایر شئون اجتماعی داده شد میتوان گفت مارکسیسم چنین اظهار نظر میکند که منشاء تحولات اجتماعی تکامل جبری وسایل تولید است. در این جمله خلاصه قانون حاکمه اجتماع بشری از نظر مارکسیسم کنجانده شده است (۱)

پنج دوره تاریخی

اشتراکی اولیه - در اشتراکی اولیه مالکیت خصوصی، خانواده بشکل امروز وجود نداشته و ابراز و آلات تولید در اختیار و تصرف قبیله یا کلان بوده است. از نظر مارکسیسم وسایل تولید این دوره که عبارت از ابزار سنگی و نیزه و کمان و وسیله ای جهت صید ماهی بوده است ایجاد میگردد که مالکیت اشتراکی برقرار باشد.

بعقیده ما اشتراکی اولیه برزخی میان انسان کامل و وحشی و حیوانی و انسان

۱ - بر همین اساس مارکس و انگلس فکر میکردند انگلستان باسانی و نخست اصول کمونیزم را می پذیرد و بعد از آن آلمان و امریکا و فرانسه و بهیچوجه اسمی از روسیه نبردند. زیرا وسایل تولید در روسیه بسیار عقب مانده تر از این ممالک بود و طبق این تئوری باید وسایل تولید تکامل یابد تا رژیم اجتماعی را دچار تغییر و تکامل سازد.

متفکر و اجتماعی بوده است. بطور قطع همانطور که در میان حیوانات خانواده و مالکیت خصوصی بهیچوجه وجود ندارد در میان آباء انسانها که بصورت حیوان زندگی میکردند نیز مالکیت خصوصی و خانواده و سایر تمینات فردی وجود نداشته است. کار، اعمال تلاش و کوشش جهت آنکه ماده خامی از طبیعت بشکل بهتری قابل استفاده گردد موجب شد فکر مالکیت خصوصی در اذهان تقویت گردد مثل آنکسی که کوشش نموده تا چوبه درختی تبدیل به نیزه نوک تیز شود قطعاً این تمایل را نیز دریافته که از آن نیزه شخصاً استفاده نماید.

رژیم بردگی

مارکس اینطور فکر میکند که پس از رژیم اشتراکی اولیه بمناسبت تکامل تدریجی و جبری وسایل تولید رژیم بردگی استقرار مییابد. از نظر مارکسیسم پی بردن با استفاده از احشام و چهارپایان و ترتیب کله داری مهمترین وسیله تولید این دوره بشمار میرود و این ابزار و آلات تولید ایجاد نمیکند که مولایان مالک وسایل تولید وهم مالک کارکنان که بصورت غلام و بنده یعنی مملوک مولایان بوده اند می باشند. (۱)

در این دوره تولید آزاد و مالکیت اشتراکی دیگر وجود ندارد و بجای آن کار اجباری بندگان که بوسیله مولایان استثمار میشده اند رایج میشود.

ملوک الطوائفی یا فئودالیته

در این دوره بشر بزراعت و کشاورزی آشنا میگردد و زمین مزروعی و مالکیت بر آن مهمترین عامل تولید بشمار میرود. فئودالها یا ملاکین بزرگ در حدود قلمرو خود مقررات و نظامات مخصوصی وضع نموده، افراد عاصی و خاطی را با زجر و شکنجه و زندان و اعدام مجازات میکردند. رعایای ایندوره را که وابسته بزمن بودند و با زمین خرید و فروش میشدند زندگانی شبیه بردگان داشتند ولی ارباب حق قتل و کشتن آنان را نداشت.

(۱) میتوان گفت در طول تاریخ تکامل بشر موقعی که مسئله (کار) پیش میآید و پس از آن نگهداری چهارپایان و کله داری آغاز میشود در نقاط مختلفه و میان قبائل مختلف اشکال گوناگونی بوجود میآید در بعضی نقاط که شرایط محیطی و روحیه افراد جهت بیدایش یک قدرت فردی و متمرکز آماده تر بوده، شخص قدرتمند که از راه زور و غلبه و چپاول و بنماگری ثروت فراوانی بدست آورده و دارای کله های اسب و گاو و کوسفند شده از افرادی که باید از این کله ها نگهداری کنند بصورت مملوک و غلام استفاده میکند. شک نیست تکامل این نحوه بتدریج رسم بردگی را بصورت یک امر لازم اجتماعی در سایر شئون اجتماع نیز رسمیت داده ولی تقاضای اجتماعات دیگری هم بوده اند که بمناسباتی با استقرار رژیم بردگی با این کیفیت مواجه نشده و باشکال دیگری راه سوی تمدن را طی کرده اند.

بعلاوه در این دوره در جنب ملکیت ملوک الطوائفی اربابان ، ملکیت شخصی پیشه‌وران جزء هم وجود دارد که بر اساس کار شخصی مستقر می‌باشند .
پیشه‌وران و دهاقین آزاد مالک آلات و ادوات کار خود بوده و دارای سرمایه کوچکی هستند که از ثمره کار شخصی و پس اندازهای خود آنان گرد آمده است .

رژیم سرمایه‌داری

در رژیم سرمایه‌داری یا بورژوازی بشر تولید ماشینی پی برده و ماشین‌گری موجب شده سرمایه‌های عظیم و متمرکز کارخانه‌های بزرگ شهرهای پر جمعیت ایجاد گردد . انقلاب صنعتی که در نیمه دوم قرن هیجدهم نخست در انگلستان و سپس در سایر کشورهای اروپا پیدایش مییابد ، طرز تولید آن زمان را کاملاً تغییر میدهد و بالنتیجه روابط تولید سابق ذائل و منقرض می‌گردد . با انقراض رژیم ملوک الطوائفی و سرواژه Servage و الغای سازمان‌های اصنافی ، کارگران از کلیه قیود آزاد میشوند .

بورژوازی که خواستار حاکمیت مطلق العنان و بلاشروط پول بود کلیه این قیود و نظامات را درهم ریخت و جهت تامین شرائط لازم برای توسعه نفوذ و قلمرو پول حکومت قانون را اعلام کرد . دیگر نه امکان پذیر بود اربابان کارفرما مانند دوران بردگی کارگر را بقتل رسانند و نه میتوانستند چون سرف او را خرید و فروش کنند . اعلامیه حقوق بشر کارگر و کارفرما را در برابر قانون یکسان قرار داده بود و در قوانین اساس و منشور ها حقوق فردی افراد با احتسرامی شکر و در خور تقدیر گردیده بود .

بیشرفت صنعت و امکان فعالیت سرمایه‌های بزرگ بتدریج طبقات متوسط را از میدان رقابت بدر ساخت و اجتماع بدو قطب سرمایه‌داران بزرگ و کارگران بیخبر تقسیم گردید . بورژوازی همه مقدسات پیشین را از میان برد و بجای همه آنها خدای ((الهه)) پول را مستقر ساخت . بورژوازی شخصیت و فضیلت و خلاصه همه مکارم انسانی را وابسته به پول دانست . پول روابط محکم و استوار عاطفه صنفی و محلی و نژادی را از هم گسست و آنچه عواطف پاک و دوست داشتنی را در دریای سرد پولپرستی غرقه ساخت . دیگر فقط رابطه خشک و زودگسل مادی و اقتصادی بود که عده‌ای را بهم پیوند میداد و جمعی را از هم جدا می‌کرد . دیگر زناشویی نه یک امر عاطفی و نه همراه با احساسات صمیمی و قلبی بود بلکه بیشتر از جنبه اقتصادی و مادی مورد ملاحظه و بررسی قرار میگرفت . همه چیز از دریچه مادی نگاه میشد و بقول کارل مارکس در کتاب « خانواده مقدس » « زندگی در قرن هیجدهم هدفی جز زمان حاضر ؛ نفع آنی و بالاخره جهان ناسوتی نداشت . در اثر عمل ضد الهی و ضد متافیزیک و مادی آن میبایستی یک تئوری ضد الهی و ضد متافیزیک و مادی بدیدار شود و بهمین جهت متافیزیک عملاً هرگونه اعتبار را از دست داد »

بنا بر این بقول مارکس اخلاق و روحیات خاص بورژوازی ایجاب می‌گردد که فلسفه مادی بعنوان فلسفه قرن هیجده شناخته گردد .

سوسیالیسم

« سوسیالیسم » که در اینجا مورد گفتگو است نه آن اصولی است که در سایه آن عدل و انصاف استقرار مییابد و حاکمیت ملی و اجتماعی هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی صورت تحقق میگیرد .

« سوسیالیسم » در اینجا مرام و مسلک اجتماعی نیست و صورت عقیدتی و ایده‌الی ندارد و آرمان اجتماعی و بشری بیکارگران آرمانخواه و مبارز نیست بلکه دوره پنجم تاریخ جامعه بشری است . آنطوریکه مارکس استنباط دارد سوسیالیسم مانند فتوالتیته و بورژوازی یک دوره جبری تاریخی است که در اثر تکامل جبری وسائل تولید و توسعه ماشینیسم بطور قهری و ضروری مستقل از خواست و اراده آگاهانه انسانها تحقق مییابد .

انگلس در کتاب سوسیالیسم علمی و تخیلی اینطور مینویسد : « الغاء طبقات

نظیر هر پیشرفت دیگری قابل عمل است ولی نه بطور ساده توسط ایجاد این اعتقاد در توده‌ها که وجود طبقات مخالف برابری مخالف عدالت یا مخالف برادری است و نه بطور ساده توسط تمایل از بین بردن آنها بلکه توسط استقرار شرائط جدید اقتصادی ، تقسیم اجتماع بطبقات استثمار کننده و استثمار شونده . »

سرمایه‌داری و تضاد در عناصر تولید

از نظر مارکسیسم پیدایش ماشین و انقلاب صنعتی موجب پیدایش رژیم بورژوازی گردید . ولی پیشرفت ماشین و توسعه ماشینیسم و ایجاد بنگاههای بزرگ اقتصادی و کارتلها و تراستها حاکی از کلیه ناسازگاری و تضاد قهری در قوای مولده اجتماع میباشند که ادامه رژیم سرمایه‌داری را غیر ممکن و غیر مقدر می‌سازد . از نظر مارکسیسم چون با تکامل بورژوازی بنگاههایی ایجاد میشود که در آن صدها هزار کارگر بکار بسته جمعی اشتغال دارند اقتضای این نحوه تولید آنست که ملکیت این کارخانه‌ها و آلات و ادوات تولید نیز بصورت اجتماعی درآید و از حال شخصی و خصوصی خارج گردد . وقتی عمل تولید شکل اشتراکی و اجتماعی دارد لازم است ملکیت و وسائل تولید نیز شکل اشتراکی پیدا نماید بنظر مارکس این وضع غیر قابل دوام و باعث اغتشاشات و هرج و مرجهای اجتماعی است . افزایش مقدر تولید و رقابت آزاد و تولید زیاده از حد موجب تنزل بهای محصولات و کساد بازار و رکود معاملات و ورشکستگی پیشه‌میکرد . و این خود از قدرت خرید مشتریان و مصرف کنندگان که قسمت اعظم آنها را کارگران و طبقه پرولتاریا تشکیل میدهد کاسته و باعث نقصان تقاضای این دسته می‌گردد . باختصار در رژیم سرمایه‌داری سازگاری عناصر تولید مبدل بمقاومت و ناسازگاری

گردیده است. این بحران حاکی از آن است که در اجتماعات سرمایه داری انقلابی در حال تکوین است و سرانجام مالکیت خصوصی وسایل تولید را از میان برداشته و مبدل مالکیت اشتراکی مینماید.

نزاع طبقات

از نظر مارکسیسم تاریخ سراسر نزاع طبقات است و عامل این مبارزه دائمی همان حس نفع پرستی و سودجویی مادی است که مارکس با اتکاء به ماتریالیسم تمام تاریخ بشریت را از این نظر مورد مطالعه قرار میدهد. افراد برای آنکه در زندگی خود از منافع بیشتری بهره مند شوند با افراد هم طبقه خود متشکل شده، با طبقه دیگر نزاع و مبارزه میپردازند.

انگلس در کتاب سوسیالیسم علمی و تخیلی مینویسد:

«تاریخ بجز تاریخ مبارزه طبقات چیز دیگری نیست و این طبقات برخاشگر و جنگجو در همه جا وجود دارند و همیشه زینه طریقه تولید و مبادله هستند و بطور خلاصه از روابط دوره خود بوجود میآید.»

رژیم بورژوازی موجب میشود ثروت و سرمایه اجتماع در دست يك اقلیت محدود و استثمارگر متمرکز گردد و اکثریت قریب با اتفاق اجتماع بکارگران روز مزدی که ناچارند نیروی کار خود را روزانه بیع و شری گزارند تبدیل میگردد. مبارزه طبقاتی میان این اکثریت اجتماع و آن اقلیت محدود منجر به پیروزی کارگران و استقرار سوسیالیسم میگردد از همین جا مارکسیسم اعتقاد دارد پیشرفت وسائل تولید و توسعه ماشینیس در تمام رشته های تولیدی است که از یکطرف بیروز تصاد در عناصر تولید و از یکطرف بتشدید مبارزه طبقاتی و اکثریت یافتن پرولتاریا منجر میشود بنابراین در کشورهای نهضت انقلابی سوسیالیسم پیشرفت میکند که وسائل تولید مدارج تکامل را طی کرده باشد روی همین نظر انگلس در کتاب اصول کمونیسم اینطور اظهار می کند:

«این انقلاب در هر يك از این ممالک نسبت بآنکه يك كشوری دارای صنایع کاملتر ثروت بیشتر، قوای تولید زیادتر باشد ندرت یا آهسته تر پیشرفت خواهد نمود. بدین ترتیب این انقلاب در آلمان با آهسته ترین و سخت ترین وجه و در انگلستان به تندی ترین و آسان ترین راه انجام خواهد یافت.»

این بود آنچه مارکسیسم بر اساس اصول دانستن حیات مادی و تکامل جبری وسائل تولید و تحت الشعاع دانستن عوامل فکری و عقیدتی در برابر عامل اقتصاد تصور میکرد ابتدا در انگلستان انقلاب کمونیستی انجام می گیرد و اینک که یک قرن از زمان مارکس میگذرد می توان دریافت این تصورات تا چه حد با واقعیات مطابقت داشته است.

مارکسیسم و لنینیسم

در اینجا آن فرصت نیست که حق مطلب بگوییم ادا گردد ولی باختصار

مشخصات اساس لنینیسم را نشان میدهد و بوندگان آزاداندیش راه سوسیالیسم را بجهت تکاملی سوسیالیسم، بجهتی که سوسیالیسم از انسانیت و از فطرت حق طلب و عدالت خواه انسانها بهتر الهام گیرد آشنای سازد. از ابتدای بحث هر خواننده درست اندیش بخوبی درمی یابد که سوسیالیسم از این لحاظ که با احساسات نوع پرورانه و افکار بشر دوستانه همراه است نمی تواند بر بنیاد طرز فکر مادی و فلسفه ماتریالیسم متکی باشد و ناچار است در طی سیر تکاملی خود با اعتقاد بمشاع خیر و نیکی سازگاری یابد و از مبارزه ناسودمند با اساس خدا پرستی باز ایستد.

لنین که خواستار سرنگون ساختن سرمایه داری و تزویج دروسییه بود با بعضی اصول مارکسیسم که بوسیله طرفداران بین الملل دوم پشتیبانی میشد مواجه گشت. طبق ادعای اینها مارکسیسم که طرفدار تئوری سطح نیروهای مولده است و اعتقاد دارد که هر اجتماع بمقتضای رشد وسایل تولید می توان بسوی سوسیالیسم پیش رفت اوضاع و احوال کشور روسیه را بهیچوجه جهت استقرار سوسیالیسم آماده و مهیا نمی بیند.

همچنین مارکسیسم طرفدار جریان جبری و خود بخود تحول اجتماعی میباشد و با اعمال فعالیت شدید حزبی و توسعه تبلیغات آگاهانه و اداری بهیچوجه سازگاری ندارد.

لنین در مبارزه با این طرفداران صمیمی مارکسیسم که بر اساس تکیه با اصول ماتریالیسم تاریخی استنباط درستی داشتند. مبارزه شدیدی آغاز کرد. اصول نظریات لنینیسم در چهار بند زیر خلاصه شده است.

- ۱- مارکسیسم تصور میگرداند که انقلاب جهانی و دنیائی اصول سوسیالیسم را مستقر خواهد ساخت ولی لنینیسم امکان انقلاب سوسیالیستی در يك کشور را محتمل می نماید.
- ۲- مارکسیسم با اتکاء باصالت بیچون و چرای حیات مادی و اصل دانستن قدرت نیروی مولده در سایر شئون اجتماعی بهیچوجه نمیتوانست پیش بینی کند در يك کشور نیمه شرقی انقلاب سوسیالیستی انجام گیرد ولی لنینیسم برخلاف اصول روسیه را مرکز فعالیت انقلابی قرار داد.

۳- مارکسیسم با اصول عقیدتی و فکری اهمیت نمی داد و يك مبارزه جبری و خود بخود طبقاتی را پیش بینی میکرد ولی لنینیسم هم آهنگی فکری نیروهای مبارز و اعتقاد عمیق آنها بر نسیب های حزب را با نظر اهمیت مینگریست، چنانکه لنین اظهار میدارد: بدون يك تئوری انقلاب مجال و غیر ممکن است.

۴- مارکسیسم تصور داشت کشاورزان و دهقانان متعلق بر رژیم پیشین و جنبه ارتجاعی دارند و فقط پرولتاریا یا کارگران روز مزد ماشین هستند که میدانند سر بزبان فداکار چه سوسیالیسم باشد در صورتی که لنینیسم با اتکاء بهمکاری نزدیک طبقات کارگر و کشاورز و با استفاده از نیروی کشاورزان مقابله خود را صورت تحقق بخشید.

تمام این اصول نو در آنست که مادر یا لیسیم دیگر تکیه گاه مناسب و نیروبخشی جهت سوسیالیسم نیست و شایسته آنست که خواستاران طرد استعمار از جامعه انسانی جهت هم آهنگ ساختن همه جنبه های پیشرو و تکامل پوی انسانی بواقعیت های تاریخی و اجتماعی با نظر دقت نگریسته مارکسیسم رانه بصورت يك اصول متفق و فنانا پذیر، بلکه بصورتی که در شرایط اواسط قرن نوزده جنبه مترقی داشت و امروز نمیتواند الهام بخش مبارزات حق طلبانه توده های اسیر قرار گیرد مورد تجزیه و تحلیل درست و منطقی قرار دهند.

بنگاه گلستان - ما از این نظر که خواستار استقرار عدالت اجتماعی با احترام به موازین دین و مذهب میباشیم و عقیده داریم اصول نظریات ترقیخواهان در کشورهای عقب افتاده ملت های مسلمان زمانی بدست مردم و با نیروی مردم پیش می رود که با معتقدات قلبی و احساسات خدا پرستی منافات نداشته باشد بدرج مختصر این سلسله مقالات که در مقام خود حائز اهمیت و ارزش فراوانی است همت گماشتیم. بعقیده ما مطالعه بدون تعصب این صفحات بمنظور بدست آوردن آگاهی بیشتر جهت درک بی پایگی افکار مذهبیان ترقیخواهی و اقدام در جهت آشنی دادن دین و سوسیالیسم متضمن سود فراوانی است.

نجوم

رسدخانه «پالومار» که وابسته بانجم - ن جغرافیائی امریکامیباشد کشف جدیدی اعلام کرد.

باین معنی که رسدخانه مزبور در قسمت شمالی آسمان شیئی بسیار سریعی مشاهده نهوده است که در حال حرکت بوده است. شیئی مزبور بصورت يك ستاره بسیار کوچک میباشد.

این شیئی در عکسی که تلسکوپ بسیار قوی رسدخانه پالومار برداشته دیده شده است و بنا بر معمول يك ستاره دنباله دار که بطور مبهم و تاریک در صفحه دستکاه اکتشافی نمایان میگردد ظاهر نشده است.

دکتر آلبرت ویلسن عضو رسدخانه پالومار شیئی متحرک مزبور را در آسمان کشف کرده است. وی میگوید بابر آورد مقدماتی که از نور این شیئی متحرک بعمل آمده معلوم میشود که شیئی مزبور يك بانزد هم کم نورترین ستارگان که بچشم عادی دیده میشود درخشندگی دارد.

بهداشتی

مبارزه با سرطان

سهل انگاری سازمانهای بهداشتی و پزشکان

هرساله عده زیادی از بیماران مبتلا بسرطان فدای سهل انگاری اطباء و سازمان های بهداشتی میشوند باین ترتیب که عده می با اینکه در بیمار علامی از ابتلاء بسرطان مشاهده میکنند برای سرکسه کردن بیشتر تا مرض بمراحل خطرناک رسد بیمار را راهنمایی نمیکنند تازه بعد از تشخیص یا ظن پزشک بسرطان جز در بعضی شهرستان های بزرگ و مرکز دستکاه رادیولوژی برای تشخیص قطعی وجود ندارد و انگهی بیمارهایی که در بیمارستان های دولتی در انتظار عمل جراحی هستند چه بسا آن قدر باید در انتظار بمانند که فرصت معالجه از دست برود. اطباء که جان مردم در کف آنهاست موظفند در این مورد از وقت حد اکثر استفاده کنند.

دربار متن آگهی دولت فرانسه در باره مبارزه با سرطان که حاوی دستورات صحیحی کوتاه و استفاده فوری از وقت است درج میشود:

هشمن آگهی وزارت بهداری فرانسه

بدانید که بیماری سرطان درمان پذیر است: هرچه زودتر به پزشک مراجعه کنید سریعتر درمان مییابید ولی چون برخی بیماران بموقع از پزشک مشورت نمی کنند لذا بهنگام هم درمان نمی پذیرند.

آگاه باشید که سرطان اشخاص خوش بنیه و نیرومند را مثل سایر طبقات مبتلا میسازد حتی گاهی مدتها پس از ابتلاء بسرطان ظاهرا قوای جسمانی و نیروی عضلات همچنان بابر جامانده و طبیعی بنظر میرسند پس فریب صحت ظاهری را نخورید.

اگر گمان میبرید که چون قوی بنیه و ورزیده هستید لذا باید از آسیب سرطان مصون بمانید، وه که چه اندیشه باطلی دارید.

اگر گمان میبرید که چون در فامیل شما هیچکس تا بحال مبتلا بسرطان نبوده لذا شما هم گرفتار نخواهید شد اشتباه میکنید. و این فکرواهی را از مغز خود دور کنید که سرطان همواره باید دردناک باشد زیرا مرحله نخست بیماری سرطان درد ورنج ندارد.

بعضی زخمهای جلدی معمولی را اگر مراقبت نکنید با باداروهای مضر تحریک کنید مستعد برای تبدیل بسرطان میشوند.

آقایانی که معتاد بسیگار هستی!

مواظب باشید اگر روی زبان یا لبهای شما تکه کوچکی - برجستگی یا کره سفیدی - زخم و یا ترک و شکاف ناهنجاری پیدا شد فوراً به پزشک مراجعه نمود و چاره جویی کنید. مخصوصاً مراقب باشید که این ضایعات قبلاً روی لکه های صدفی رنگ و سفید بروز میکنند و اینها زمینه را برای پیدایش سرطان آماده مینمایند.

خانمها! شما که در بستان خود کره سفت و کوچک مثل کوله بی درد یا کمی دردناک حس میکنید - یا اینکه پوست سطح بستانتان فرورفته و از زیر مثل طناب کشیده شده است فوراً بروید و بپزشک نشان دهید.

اگر بیوقع از خود ترشحات خونی رحمی و یا مایعات تیره رنگ می بینید مخصوصاً اگر پس از مدتی بند آمدن مجدداً خون باز شده بلا درنگ به پزشک متخصص مراجعه کنید.

اگر کسی هستید که مبتلا بسوء هاضمه بوده و گاهگاهی استفراغ خون میکنید یا اینکه هنگام اجابت مزاج مدفوع خونین یا سیاه رنگ است. اگر گاهگاهی به تناب مبتلا باسهال و بیبوست میشوید اگر بدون هیچ علت واضحی ناکهان لاغر و نحیف شده اید و در تمام این حالات بگمان مبتلا باسهال و یا بواسیر و غیره هستید خود را فریب نداده و بلا درنگ بپزشک مراجعه کنید تا اگر خدای نخواستہ مقدمه بروز سرطان دستگاه گوارشی باشد بفوریت پس از عکس برداری معالجه نمایند.

بدانید که هرگونه اتلاف وقت موجب تاخیر معالجه است. سرطانی که امروز قابل علاج است ممکن است دو هفته دیگر بکلی غیر قابل درمان شود. ضامدها - پادها و معالجات بیهوده دیگر جز اتلاف وقت سود دیگری نخواهد داشت.

یک لحظه تاخیر در معالجه ممکن است بقیامت جان شما تمام شود.

محبت فیل

در دو ماه قبل ما و دین باغ وحش مسکو برای این که خاری را از پای یک بچه فیل خارج کنند آن را از سایر فیلها جدا کرده و مشغول جراحی شدند بچه فیل چنان فریادهای دلخراشی میکرد که مادرش تساب نیاورد و چنان با سرعت بطرف دیوار قفس حمله ور شد که در نتیجه اصابت سرش به میله های قفس جان داد و ما و دین وقتی میله ها را با ازه بردند و سر حیوان را از میان آن درآوردند حیوان مرده بود. از وقتی این حادثه روی داده بچه فیل بکلی از خوردن غذا امتناع میورزد و فیل نری که ماده خود را از دست داده لا بنقطع فریاد میزند.

بقلم - منجم باشی

بشقاب پرنده یا

درس سیارات دیگر هم آیا .!؟

در این چند گاه اخیر اخبار و شایعاتی مبنی بر اینکه اشیائی از کرات دیگر بزمین آمده اند در افواه عمومی منتشر شده است که کم و بیش همگان این اخبار را شنیده اند، و لسی تاکنون هیچگاه يك بررسی عمیق در این مورد نشده است که آیا این مطالب با حقایق علمی تطبیق مینماید یا خیر و ما برای آنکه ذهن خوانندگان گرامی را در این مورد روشن نموده باشیم با بررسی در اوضاع سیارات همسایه کره زمین کوشش مینمائیم این مشکل را حل کنیم که آیا میتوان برای این اخبار و شایعات يك مبنای صحیح علمی پیدا نمود یا خیر.

یکی از موضوعاتی که مدتهاست توجه متفکرین را بخود مشغول داشته است مسئله مسکون بودن دنیاهاى دیگر است!

البته این موضوع تا زکی نداشته از هزاران سال پیش فلاسفه در زمینه مسکون بودن سیارات به اظهار نظر و استدلال پرداخته اند، ارسطو، کالبه، کپل و غیره امکان وجود يك زندگی ماوراء زمینی را مورد توجه قرار دادند. ولی اولین کسی که این موضوع را بلحاظ علمی مورد بحث قرار داد کامیل ماریون بود، متأسفانه معلومات آنروز بشر آنقدر ناچیز بود که اطلاعات برای مطالعه چنین مسئله مشکلی آفات نمیکرد؟

خوشبختانه امروز کمال و معرفت انسانی با پیشرفت علم فوق العاده ای که نموده است این امکان را به ما میدهد که این موضوع را از لحاظ عینی (ابزکتیف) مورد دقت قرار داده باظهار نظر پردازیم!

تاریخ پیدایش زندگی را در کره زمین ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ سال پیش میدانند ولی در مورد علت این پیدایش با اینکه تا با امروز نظریات مختلفی ارائه شده است معذک هنوز پاسخ قانع کننده داده نشده است.

پاره ای خواستند با فرضیه تولید (خلق الساعه) این مسئله را حل نمایند ولی بر اثر تجربیاتی که بوسیله باستور بعمل آمد، فرضیه تولید (خود بخودی) مطرود گردید. بعضی دیگر خواستند بسا تئوری ورود ذرات زنده از کرات دیگر این

معمار اهل نمایند ولی باز مشکل حل نشد بد جهت که قبول این فرض باعث میگردید که تئوری اول را پذیرفت یعنی قبول کرد در کره دیگری تولید خود بخودی انجام شده و این نمیتوانست يك اصل علمی قلمداد شود؟ بطور کای آنچه که امروز مورد قبول میتواند باشد اینست که مبنای حیات را یا در نتیجه تشعشع ماوراء بنفش برقندها بدانیم و یا آنکه معتقد شویم که (ویروس)ها از قدیم وجود داشته و یا آنکه علت پیدایش حیات را يك امر خارق العاده بدانیم.

بهر حال با قبول هر يك از این نظریه ها که باشد امروز زندگی در کره زمین وجود دارد؛ برای آنکه در ستاره ای دیگر نیز حیات مانند آنچه در زمین هست پیدا شود بایستی این شرایطی که اکنون در زمین وجود دارد و یاد گذشته دارا بوده در آنها نیز وجود داشته باشد این شرایط عبارتند از اولاً اتمسفری شامل اکسیژن، اوزون، گاز کاربنیک و وجود مقداری (ازن) در طبقات فوقانی جو که از اشعه ماوراء بنفش جلوگیری نماید دوم وجود حرارت متناسب برای پیدایش حیوانات عالی (۱) سوم وجود آب؛

اینک برای آنکه بدانیم آیا در سایر ستارگان حیات وجود دارد بایستی قبلاً به جستجوی این عوامل پردازیم، امروز وجود رصدخانه های مجهز تا حدود بسیار زیادی این امکان را ما میدهد که تحقیقات عمیقی در کرات آسمانی بنمائیم و به جریانات داخلی آنها آگاهی حاصل نمائیم به ستارگانی که بهمانند یک هستند و در منظومه شمسی قرار دارند که امکان وجود زندگی در آنها می رود عبارتند از مریخ، زهره، ماه، عطارد، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون، پلوتون، حال مابقی بررسی در اوضاع هر يك از این سیارات پرداخته و امکان وجود و عدم حیات را در آنها بررسی مینمائیم.

کره مریخ از زمین کوچکتر است و فاصله آن از خورشید از زمین ما بیشتر میباشد به همین واسطه هوادر آنجا بسیار سرد است اتمسفر در مریخ بسیار رقیق بوده به طوری که می توان بخوبی سطح آنرا رویت نمود اکسیژن و اوزون و بخار آب در آن وجود ندارد، و با اینکه در مریخ دو نوع ابر دیده میشود که برنگهای آبی و زرد می باشد که دسته اول را ظاهراً نتیجه برف (کلاریک) یا ذرات متیلو ریخ می دانند و دسته دوم را نتیجه گرد و غبار حاصله از باد میشناسند معذک در کره مریخ مرتباً تئیراتی در حال جریان است که وجود يك اوضاع ثابت را در آن از بین میبرد.

به همین دلیل طبق آخرین کشفیات ستاره شناسی يك نقشه دقیق و ثابت از

(۱) - بعضی از موجودات ذره بینی هست می توانند تا ۲۵۸۸ درجه زندگی کنند ولی شرط وجود حیوانات عالی تر درجه حرارتی بین ۲۰ - درجه و ۵۰ درجه است.

بشقاب پرنده

صفحه ۴۱

مریخ نمی توان رسم نمود و مشاهداتی که تاکنون بوسیله رصدخانه های بزرگ از این سیاره شده است با اینکه نمیتوان وجود هر گونه حیاتی را در مریخ منکر شد معذک با توجه باین که در مریخ هیچ وضعی دوام ندارد (۱) مسلم است که قسمت اعظم موجودات زنده ای که در زمین هستند نمی توانند در مریخ وجود داشته باشند و بطور تحقیق میتوان بیان داشت که حیات با این مشکل که در زمین وجود دارد در آنجا غیر ممکن است با توجه باین که امکان وجود يك زندگی گیاهی یا حیوانی که با زندگی حیوانی که ما میشناسیم بکلی متفاوت باشد در مریخ بعید نیست؟ زهره بیش از سایر ستارگان با زمین شباهت دارد معذک موقعیت این ستاره بدترین بی خاصی است که نیمی از آن همیشه بحال شب است و نیم دیگر همیشه روشن میباشد، در زهره از آب و اکسیژن نشانه ای نیست و اتمسفر آن غلیظ بوده و دارای مقدار زیادی گاز کربنیک میباشد.

ضمناً برای جلوگیری از اشعه ماوراء بنفش در جو آن تاکنون گازی دیده نشده است و بر فرض محال که بنحوی از اشعه ماوراء بنفش جلوگیری شده باشد بنظر بعید می رسد که موجودات عالی در این ستاره وجود داشته باشد؟

در ماه اتمسفر وجود ندارد درجه حرارت در این ستاره مرتباً در حال تغییر است از این گذشته هیچگونه نشانه ای از وجود آب چه در گذشته و چه در حال در ماه وجود ندارد. عطارد این ستاره بعلمت نزدیکی زیاد بخورشید اتمسفر آن بسیار رقیق بوده و آب اکسیژن و اوزون در آن وجود ندارد، و درجه حرارت در این ستاره بین بعلاوه ۳۴۰ و منهای ۱۶۰ درجه میباشد.

مشتری و زحل و اورانوس و نپتون نیز بلحاظ درجه حرارت فوق العاده کم اتمسفر آن بسیار غلیظ بوده و گازهای موجود آنها نیز عبارت از متان، آمونیاک سدیم می باشد و از شرایطی که برای حیات ضرورت دارد به هیچ وجه در این سیارات چیزی مشهود نگردیده است؟

ستاره پلوتون هم که از تمام ستارگان از خورشید دورتر است شرایط زندگی از مشتری و زحل هم نامناسب تر میباشد؟

با توجه با آنچه که ذکر شد بایستی از وجود حیوان متفکر در کرات اطراف زمین مایوس بود ولی این مطلب دلیل آن نمیشود که در جهان باین عظمت حیاتی جز حیات ما وجود نداشته باشد، و اگر منظومه شمسی را نیز در مقابل کمکشان های دیگر قرار دهیم آتوقت بیشتر باین واقعیت پی خواهیم برد؟

این بود آنچه ما میتوانستیم با توجه بحقایق علمی بیان نمائیم حال بنا خواننده گرامی است که خود صحت اخبار را که در مورد موجوداتی که از سیارات دیگر می آیند و میروند بررسی نموده و شخصاً با اظهار نظر بپردازد با توجه با آنکه مسئله آمدن و رفتن نیز با بعد مسافتی که بین زمین و سیارات وجود دارد خود مطلب جداگانه و قابل بحث دیگری است.

۱- لکه هایی در روی این کره هستند همیشه در حال تغییر میباشد و با این که بطور کلی معدوم می شوند «نقل از نظریه رصدخانه (بیک دومیدی)»

گوشه‌ای از حوادث سال که گذشت

افتتاح پارلمان

انتخابات مجلسین شورا و سنا با همان نحو که میدانید در تهران و اکثر شهرستان‌ها تا قبل از نوروز ۱۳۳۳ پایان یافت و در تاریخ ۲۷ اسفند ۳۲ مجلس شورا و در یازدهم اردیبهشت ۳۳ مجلس سنا بوسیله اعلیحضرت افتتاح شد نطق افتتاحیه شاه که روش قاطمی را در مبارزه با مخالفین نشان میداد مورد تحسین و تأیید نمایندگان قرار گرفت.



دکتر مصدق در دادگاه

ختم محاکمه آقای دکتر محمد مصدق

محاکمه تاریخی نخست وزیر «سابق» ایران در دادگاه نظامی عادی و تجدید نظر در اردیبهشت ماه پایان یافت و دادگاه تجدید نظر رای به محکومیت

گوشه‌ای از حوادث

ایشان دادولی مشارالیه ۲۲ اردیبهشت از رای محکمه نظامی فرجام خواست، اعاجیبضرت با فرجام موافقت کرد و پرونده امر بدیوانعالی کشور احاله گردید، دکتر مصدق سه نفر آقایان صدر، مجدزاده و شهیدزاده بوکالت انتخاب کرد این سه وکیل میرزوبزرگ جسته تاحد بسیار زیادی کوشش کردند که دیوانعالی رای بعدم صلاحیت دادگاه نظامی بدهد ولی تاکنون توفیق چنین کاری پیدا نکرده اند.

جشن هزاره بوعلی سینا



مجسمه دانشمند بزرگ ابن سینا

مستشرقین افتتاح شد، در بالای یک عکس از مجسمه استاد بزرگوار بوعلی سینا دیده میشود

سینا دانشمند
بزرگ مین
ما مورد
احترام تمام
مردم دانش
دوست دنیا
است، مقدمات
برگزاری
جشن هزاره
آن دانشمند
از زمان
حکومت
آقای دکتر
مصدق تهیه
شده بود
و در نتیجه
واقعه ۲۸
به ۱۳۳۳
تمویق افتاد،
در یازده
اردیبهشت
ماه جشن در
همدان با
حضور جمع
کثیری از

پایان کار نفت



اولین هیئت نمایندگان کنسرسیوم نفت در فرودگاه



مشکل نفت، همین نفتی که بخاطر آن در کشور ما اینهمه خون ریخته شد و اینهمه حوادث رنگارنگ بوجود آمد، پس از واقعه ۲۸ مرداد و تشکیل کنسرسیوم «حل شد» و بقول بعضی ها موقتا این «دکان» بسته گردید. مدت چندین ماه نمایندگان دولت با نمایندگان شرکت عضو کنسرسیوم مذاکره کردند و سرانجام در نیمه اول شهریور ماه امینی از طرف دولت ایران و بیچ از طرف کنسرسیوم قراردادی را برای مدت چهار سال امضاء کردند، این قرارداد در مهرماه به مجلسین که بوسیله دولت آقای زاهدی بوجود آمده بود، تقدیم شد، و پس از چهار پنج جلسه بحث کوتاه و مختصر در اواخر مهر مجلس شورایی اکثریت بقرارداد رای داد و در نیمه آبانماه همین کار را سنای انجام داد. حالا باید دید آیا کنسرسیوم خواهد دکتر امینی

شوشه ای از حوادث توانست تا مدت چهار سال، چهار سال که هزاران زیربوم خواهد داشت قراردادی را که در شرایطی خاص انعقاد یافته اجرا کند؟



جلسه کنسرسیوم نفت



توقیف و هرك کریمپور

شیرازی

کریمپور نویسنده و مدیر روزنامه شورش که در اواخر سال ۳۲ توقیف شد - بوده پس از چند ماه زندانی، و پس از چندین جلسه محاکمه و بازرسی در نیمه شب ۲۵ اسفند ۳۲ خرداد ماه فوت کرد، بطوری که سخنگوی فرمانداری نظامی گفته بود «او خود را آتش زده بود».

جسد کریمپور شیرازی

مدیر روزنامه شورش

کشف توطئه

فرماندار نظامی توقیف پیدا کرد يك شبکه قوی و نیرومند از عناصر مخالف

دولت و وابسته بحزب منجمله توده در ارتش را کشف کند و متعاقب این کشف ششصد و چند نفر از افسران را زندانی کردند ، پرونده بد استانی ارتش احاله شد و مقارن با زمانیکه قرارداد نفت بامضاء میرسید اولین دسته این عده در میدان لشکر ۲ زرهی اعدام شدند ، پس از دو هفته دومین دسته نیز تیرباران گردیدند ، دو روز بعد از تصویب مقاوله نامه نفت جنوب سومین دسته نیز تسلیم مرگ گردیدند ، باید دانست که بنا بگفته تیمسار آزموده دادستان ارتش کلیه این افراد بجرم خود مبنی بر خیانت بارتش و شاهنشاه و ملت اعتراف کرده بودند ، بقیه این افسران بنا بجرمی که مرتکب شده بودند هر یک بچند سال زندان محکوم گردیدند .

کشف این شبکه از بزرگترین موفقیت‌های دولت زاهدی محسوب میشد .

کنگره

اعضای پارلمان پس از فراغت از کار نفت برای استحکام موقعیت خود و تمدید مدت نمایندگی شروع بفعالیت کردند و چون خود مجلس نمیتوانست اینکار را بکند پیشنهاد تشکیل کنگره یعنی جلسه مشترک - شاورشورا را نمودند .

کنگره که بطور قطع نتایجش بزبان ملت ایران بود بامخالفت شدید مردم وعده‌ای از رجال و ائمه بین روبرو شد ، و پس از نطق مستدل آقای سید محمد صادق طباطبائی سناتور و رئیس آخرین مجلس موسسان موقتا موضوع تشکیل کنگره منتفی گردید ولی گویا اخیرا نیز زمزمه‌هایی در این باره میشود .

➤ آقای سید محمد صادق طباطبائی



توقیف ، آزادی محکومیت

دکتر شایگان و مهندس رضوی دوتن از اعضای فراکسیون نهضت ملی مجلس هفدهم که از همکاران نزدیک دکتر مصدق محسوب میشدند و دکتر صدیقی وزیر کشور دکتر مصدق پس از مدت‌ها زندان آزاد گردیدند . مجددا پس از یکماه آزادی یعنی بعد از تصویب قرارداد نفت آقایان رضوی و شایگان توقیف گردیدند و در دادگاه نظامی محاکمه شدند ، در این دادگاه دکتر فاطمی نیز محاکمه میشد ، دادگاه رای



دکتر صدیقی



دکتر فاطمی

خود را داد و ج... بری... ان پرونده بدادگاه تجدید نظر احاله گردید دادگاه تجدید نظر فاطمی را با اعدام و مهندس رضوی و دکتر شایگان را بده سال حبس محکوم کرد شاه فرجام را نپذیرفت و فاطمی بطوریکه نوشته خواهد شد اعدام آن دو نفر استاد دانشگاه تحویل زندان قصر گردیدند .



مهندس رضوی



دکتر فاطمی پس از توقیف در فرمانداری نظامی

اعدام دکتر فاطمی وزیر امور خارجه دکتر مصدق

دکتر فاطمی وزیر امور خارجه حکومت آقای دکتر مصدق در دادگاه تجدید نظر محکوم با اعدام شد هیچکس انتظار نداشت فاطمی تسلیم گلوله‌های گرم سر بازان گردد چون اولاً تاکنون در مملکت مسا و وزراء و وکلا محکوم بچنین مجازات‌هایی نشده بودند و ثانیاً عکس العمل این اعدام ممکن بود بزبان دستگاه حاکمه تمام شود ولی هر چه بود شش صبح روزی از آذرماه فاطمی را بقبرستان ابن بابویه فرستادند و کسانش او را در کنار مزار شهدای سی ام تیر دفن کردند.

انتخاب دکتر اقبال

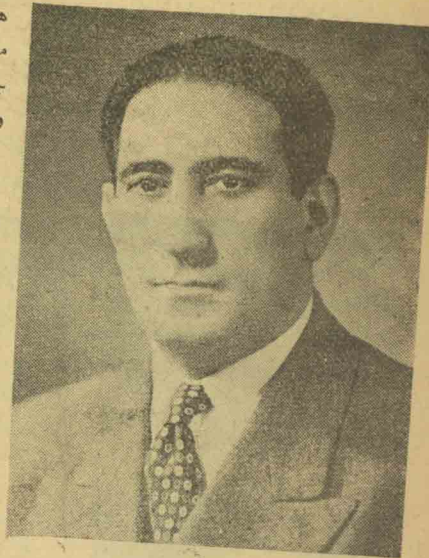
شورای دانشگاه در جلسه‌ای که روز سیزدهم دیماه تشکیل داد سه نفر را برای ریاست دانشگاه انتخاب کرد آن سه نفر عبارت بودند از: دکتر سیاسی، دکتر اقبال و دکتر عمید، از میان این سه نفر وزیر فرهنگ با موافقت اعلیحضرت شاه دکتر اقبال را بر ریاست دانشگاه انتخاب کرد.

فوت شاهپور علی‌رضا

شاهپور علی‌رضا برادر اعلیحضرت شاه در يك سانحه هوایی فوت کرد، جنازه آن فقید پس از پنج روز کاوش در یکی از کوه‌های شمال کشف و ضمن تشریفاتى بختاک سپرده شد.

سید جعفر بهبهانی و اقلیت

دربارلمان بطوریکه خود نمایندگان هم اعتراف دارند مردان استخواندار و مقتدر و مستقل خیلی کم وجود دارد. هر چه هست فعلاً پارلمان کشور ایران است و باید مورد احترام باشد. رهبری اقلیت اینس دوره شوراییلی بمهد آقا سید جعفر بهبهانی گذارده شده است.



آقای سید جعفر بهبهانی

بهبهانی اولین کسی بود که سکوت را شکست و انتقاد و ایراد از دولت گرفت. نزدیکترین همکار بهبهانی آقای سید مصطفی کاشانی فرزند آیت الله کاشانی است که حتی در مورد قرارداد نفت نیز رای مخالف داد و نطق جامعی ایراد کرد.

آقای درخشش که خود را نماینده جامعه معلمین و فرهنگیان میدانند نیز تا کنون در صف اقلیت قرار داشته است.



نماینده جامعه فرهنگیان

مسافرت اعلیحضرت شاه

بنا به تجویز پزشکان اعلیحضرت شاه از چهاردهم آذر برای استراحت مدتی با امریکا و اروپا تشریف بردند، در غیاب اعلیحضرت امور دربار را شورای سلطنت مرکب از تیمسار زاهدی، شاهپور غلامرضا، سردار فاخر حکمت، ابراهیم حکیمی، حسین علاء اداره می کرد.

علیه حضرت بس از ملاقات با ایزنهاور، چرچیل، با آلمان غربی تشریف فرما شدند و بعد از آن برای زیارت عتبات عالیات بکشور عراق مسافرت کردند و در تاریخ بیست و یکم اسفندماه پس از سه ماه و چندروز استراحت و گردش در اروپا و آمریکا و بعضی از شهرهای آسیا مراجعت فرمودند بطوری که گفته میشود این مسافرت اوضاع ایران تاثیر فراوانی خواهد داشت.

حکم انتظار خدمت و عودت ده نفر استاد دانشگاه

عده از رجال؛ معارف؛ و چند نفر از اساتید دانشگاه طی نامه سرکشاده ای بقرارداد نفت اعتراض کرده، ایرادات خود را بکنسرسیوم بیان داشتند، ده نفر از استادان که امضاء آنها در پای نامه دیده میشد بنا بحکم آقای جعفری وزیر فرهنگ منتظر خدمت شدند.

این عمل در میان مردم و بخصوص جامعه فرهنگیان و استادان دانشگاه عکس العمل بدی داشت، بهمین لحاظ وزیر فرهنگ مجبور شد در تصمیم خود تجدید نظر کند و دوباره هشت نفر از استادان را بکار عودت دهد تنها دو نفر از آن جمع آقایان دکتر معظمی و مهندس بازرگان حکم لغو انتظار خدمت را دریافت نکردند. دکتر سیاسی رئیس سابق دانشگاه کسی بود که برای برکشت اساتید فعالیت قابل تقدیری کرد.

موافقتنامه

آقای لاورنتیف سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی و وزیر امور خارجه و

پس از چندماه مذاکره برای رفع اختلاف مالی و مرزی بین ایران و شوروی قرار دادی امضاء کردند این قرارداد در بهمن ماه بتصویب پارلمان ایران رسید ولی هنوز شورای مالی شوروی آنرا تصویب نکرده است.



دکتر سیاسی

نزاع طبقات یا چنگ آراء و عقاید؟

از مهدی - زواره ای

تا قبل از پیدایش رنسانس Renaissance در اروپای خواب آلود و وحشتزده قرون وسطی کتب تاریخی که از پیشینیان در دست بود همه سرگذشت و شرح زندگی صاحبان قدرت و گردنکشان تاریخ و پادشاهان جهان بود. واضح است که نویسندگانی بفرار خورسلیقه و خواست خویش نوعی از تملق و چاپلوسی و مدبجه سرائی را در نوشته های خود میکشیدند. تاریخ دفتر خاطراتی از خداوندان زورور بود آنچه که مورد توجه مورخین! قرار نمیگرفت زندگی مردم و شرائط زیستی ملتگاهی بود که قهرمانان کتب ایشان بحق و یا ناحق بر آنها فرمانروائی میکردند، اگر مختصر اشاره ای هم بوضع زندگی و نوع تشکیلات اجتماعی میشد بمناسبت بستگی آن تشکیلات بلیاقت یا عدم لیاقت سلطان مورد بحث بود، البته نباید ناگفته گذاشت که در دوران قدیم در دوره هایی که نسیم آزادی چند صباحی میوزید مورخینی مانند «توسیدو» که از اجتماع برخاسته و برای اجتماع می نوشتند وجود داشتند ولی امثال وی بسیار کم و مداح و مدبجه سرا بسیار بودند.

رنسانس موجب شد که توجه مردم بامور زندگی و محیط زیستی خویش جلب شود کم کم نهضت های مختلفی پیدا شد نهضت مردم خواهی Humanisme کم کم نویسندگان و مورخین را به معنای حقیقی و واقعی خویش بوجود آورد تاریخ آهسته آهسته تاریخ زندگی مردم شد و فن تاریخ نویسی رفته رفته رو ب تکامل گذارد تا اواخر قرن هیجدهم و بخصوص قرن نوزدهم که فلاسفه و علمای بزرگ و سوسیالوک های بسیار در شرح و بررسی تاریخ اجتماع کوشش فراوان کردند.

نفع مادی یا عقیده

چرا توجه مورخین بشرح زندگی اجتماعی مردم جلب شد و برای چه منظوری تاریخ از صورت داستان نویسی و حادثه پردازان خارج گردید... برای پیدا کردن بهترین راه رسیدن بسعادت و برای خوشبخت کردن اجتماع و طرح یک زندگی نوین میباشد تئوری و راه حلی پیدا کرد این تئوریا باید مستدل باشند و چه دلیلی بهتر از تاریخ گذشته اجتماع بود.

در قرن نوزدهم مارکس و انگلس بیشتر و واضحتر از دیگران ضمن شرح و توضیح زندگی و چگونگی وضع زیستی اجتماع گذشته همچنین برای آنکه مسیر